

صحیفه امام، ج ۹، ص: ۲۸۸

سخنرانی [در جمع معلمان کشور (مکتب توحیدی - نقش معلم و مادر)]

زمان: ۲۷ مرداد ۱۳۵۸ / ۲۴ رمضان ۱۳۹۹

مکان: قم

موضوع: امتیازات مکتب توحیدی از مادی - نقش معلم و مادر در جامعه و تربیت فرزندان
حضار: شرکت کنندگان در سمینار آموزشی انجمنهای اسلامی معلمان کشور

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مکتب توحیدی، راهنمای مردم در خروج از ظلمت

از امتیازات مکتب توحید با تمام مکتبهایی که در عالم هست این است که در مکتبهای توحید، مردم را تربیت میکنند و آنها را از ظلمات خارج می‌کنند و هدایت به جانب نور می‌کنند. تمام مکتبهایی که مکتب غیر توحیدی هستند، مکتبهای مادی هستند و این مکتبهای مادی یا مردم را از عالم نور برمی‌گردانند به سوی عالم ظلمت و دعوت می‌کنند به مادی‌گری و ماده و از عالم نور منصرف و منحرفشان میکنند؛ یا آنها را همان دعوت به ماده می‌کنند و دیگر آن طرفش را کار ندارند. نسبت به عالم نور و ارجاع مردم به عالم نور بیطرف هستند و - علی‌ای حال - هر دو مکتب، چه آن مکتبهای ضد توحیدی و چه آن مکتبهایی که نسبت به توحید کاری ندارند، بیطرفند نسبت به توحید. اینها کارهایی که می‌کنند، تعلیم و تعلمهایی که دارند، تعلیم و تعلمهایی است که مربوط به ماده است و مردم را در مادیات و در ظلمات مُنْغَمِرٌ^۱ می‌کنند، و از توحید و از نور آنها را باز میدارند.

تفاوت مکتبهای توحیدی با مکتبهای مادی

لکن مکتبهای توحیدی - که در رأس آنها مکتب اسلام است - در عین حال که به مادیات و با مادیات سر و کار دارند، لکن مقصد این است که مردم را طوری تربیت کنند که مادیات، حجاب آنها برای معنویات نباشد. مادیات را در خدمت معنویات میکشند؛

به خدمت معنویات می‌کشند، در عین حالی که نسبت به مادیات نظر دارند، نسبت به زندگی دنیا نظر دارند، در عین حال مردم را متوجه به معنویات می‌کنند و از ظلمت ماده نجات می‌دهند. توجه به ماده و به مادیات به طوری که تمام توجه به مادیات باشد، ظلمت است؛ ظلمات است، و انسان را به ظلمات میکشد، و به چیزهایی می‌کشد که شما مشاهده می‌کنید که در همه مکتبها که هست؛ مردم را می‌کشند به جنگها، به خونریزیها.

مکتب کمونیست، مکتب خونریزی است، مکتب اختناق است، تمام اختناق در آنجا حکمفرماست؛ و خونریزی در آنجا هست؛ به طوری که سران آنها در اول امری که سلطه پیدا کردند، هزاران نفر، بلکه صدها هزار نفر را به قتل رساندند. مادیتی که در امریکا و امثال آن ممالک غربی غیر کمونیستی هست، آنها هم تمام جدال و نزاعشان سر مادیات است و با مادیات سر و کار دارند، و مردم را به خاک و خون میکشند. الآن در تمام دنیا که ملاحظه میکنید، این دو مکتب و این دو فرقه دست دارند، و مردم را به خاک و خون میکشند. یک طایفه در افغانستان و امثال اینها. یک طایفه دیگر در جاهای دیگر. مکتبهای توحیدی این طور نیست. مکتبهای توحیدی نمی‌خواهند فتح کنند بلاد را؛ و نمی‌خواهند با مردم با خشونت رفتار کنند. آنها می‌خواهند مردم را از ظلمتهای

ماده به نور بکشند؛ به طرف خدا بکشند؛ توجه به خدا بدهند. و لهذا تا آنجا که امکان دارد در مکتبهای غیر مادی مدارا هست؛ خوشرفتاری هست؛ دعوت هست. تا آنجایی که ممکن است با دعوت مردم را برمیگردانند به عالم نور و هیچ وقت در صدد جنگ و جدال نیستند، مگر اینکه احساس کنند توطئه است. اگر احساس توطئه کردند به حسب دستور قرآن و به حسب دستور اسلام با آنها با شدت رفتار میکنند. تا احساس توطئه نشده است همه را آزاد میگذارند هر چه می‌خواهند اختیار کنند. وقتی احساس توطئه شد، با شدت رفتار میکنند.

سوء استفاده گروههای مفسد از آزادی و هشدار به آنها

در مملکت ما هم وقتی که این فتح بزرگ به دست شما زنها و مردهای محترم انجام گرفت، همه چیز را آزاد گذاشتند: تبلیغات را آزاد گذاشتند، مکتبها را آزاد گذاشتند به طوری که در این چند ماه تقریباً حدود دویست تا شاید گروههای مختلف اظهار وجود کردند! حتی کمونیستهایی که فاسد و مفسدند اظهار وجود کردند. لکن بعد از آن که ما احساس بکنیم که اینها اظهار وجودشان فقط برای تبلیغ نیست، فقط برای این نیست که میخواهند مکتب خودشان را عرضه کنند، بلکه مسأله، مسئله توطئه است. عرضه مکتب غیر سوزاندن خرمنهاست! غیر ریختن به دانشگاه و جلوگیری از اینکه دانشگاهیان مشغول کار باشند. غیر از ریختن به کارخانه هاست و مانع شدن از اینکه کارخانه ها عمل بکنند. غیر از این است که با فراندی که مردم و مردمی است و مربوط به مصلحت مردم است مخالفت کنند و تحریم کنند یا آتش بزنند صندوقها را، یا با اسلحه جلو بگیرند از اینکه مردم رأی بدهند. یا در راهپیمایی که کرده اند خودشان غائله درست کردند و عده کثیری از جوانهای ما را زخمی کردند، که قریب سیصد نفر زخمی شد که اکثرشان شاید مربوط به ما بود. خودشان غائله درست می‌کردند. و حالا که می‌بینند که نزدیک است که مجلس خبرگان تحقق پیدا بکند، حالا افتادند به دست و پا که در هر جا یک غائله ای ایجاد کنند. و ما تا حالا که صبر کردیم و صبر انقلابی کردیم، تا حالا برای این بود که به مردم معلوم بشود که اینها چه هستند؛ اینها چه مرامی دارند. اینها نمیخواهند مکتب خودشان را عرضه کنند، اینها نمی‌خواهند با منطق صحبت کنند. اینها میخواهند که همه مکتبها را سرکوب کنند. اینها برای سرکوبی مکتب اسلام است. اینها از اسلام می‌ترسند. اینها از قوانین اسلام می‌ترسند. اینها می‌خواهند که اسلام نباشد، و لو هر چه باشد، و لهذا توطئه است. الآن وقتی که توطئه شد، دیگر نمیتوانیم ما تا آخر تحمل کنیم و توطئه ها را بپذیریم. مسأله، مسئله اسلام و مسئله مصالح مسلمین است. با مصالح مسلمین و اسلام ما نمی‌توانیم مسامحه کنیم. بنا بر این، من اعلام کردم که اگر چنانچه اینها باز یک همچو کارهایی بکنند، ما تمام ملت را بسیج میکنیم، ما تمام پاسدارانی که هستند بسیج می‌کنیم، ما تمام زن و مرد ایران را بسیج می‌کنیم، و ریشه آنها را در می‌آوریم. اینها باید برگردند به ملت. و اگر مکتبی دارند هم، اینکه برگشت به ملت کردند، از روی عقل، از روی منطق، صحبت بکنند. اینها را در رادیو خواستند که با ایشان صحبت بکنند، حاضر نشدند. اینها در مکتب شکست خورده اند، اینها یک دسته اشرار هستند؛ نه مکتب دارند. اینها اشرار هستند. بنا بر این، اشرار را ما باید سر جای خودشان بنشانیم و با آنها با خشونت رفتار کنیم، لکن من باز مهلت دادم به آنها که باز سر عقل بیایند، و برگردند به دامن ملت و با ملت همراهی کنند. این مربوط به این قضایا.

نقش معلم در جامعه

و اما معلم، نقش معلم در جامعه، نقش انبیاست. انبیا هم معلم بشر هستند. نقش بسیار حساس و مهمی است؛ و مسئولیت بسیار زیاد دارد. نقش مهمی است که همان نقش تربیت است که «إِخْرَاجِ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» آنهایی که اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ¹¹ همین سَمَتِ معلمی است. خدای تبارک و تعالی این سَمَتِ را به خودش نسبت میدهد که خدای تبارک و تعالی ولی مؤمنین است؛ و آنها را از ظلمات اخراج میکند به سوی نور. و معلم اول خدای تبارک و تعالی است که اخراج می‌کند مردم را از ظلمات به وسیله

انبیا و به وسیله وحی مردم را دعوت می‌کند به نورانیت؛ دعوت می‌کند به کمال؛ دعوت میکند به عشق، دعوت میکند به محبت؛ دعوت میکند به مراتب کمالی که از برای انسان است. دنبال او انبیا هستند که همان مکتب الهی را نشر می‌دهند، و آنها هم شغلشان تعلیم است؛ معلمند، معلم بشرند. آنها هم شغلشان این است که مردم را تربیت کنند و انسان را تربیت کنند که از مقام حیوانیت بالا برود و به مقام انسانیت برسد. انسان مقامهایی دارد که مقام اولش همین مقام [است] بعد از اینکه مراتبی را سیر کرد همین مقام حیوانیت است، یک حیوانی است مثل سایر حیوانات، بلکه خطرناکتر. خطر حیوانات به اندازه خطر انسان نیست. آن قدری که انسان جنایت وارد می‌کند به ممنوع خودش، هیچ حیوانی حتی سب³ هم، آن قدر جنایت وارد نمی‌کند. این چیزی است که انسان است. اول مقامی است که، بعد از اینکه مراحل را طی کرده، به مرتبه حیوانیت رسیده. یک حیوانی است که هیچ افساری ندارد، یک حیوانی است که اگر رها کنند، خونخوارترین موجودات است.

هدف انبیا در تربیت انسانها

انبیا آمده اند این انسانی که به این مرحله رسیده است- و یک مرحله خطرناک است هم برای خودش و هم برای ممنوع خودش- آنها را نجات بدهد و متوجه به نور بکند؛ متوجه به مبادی نور بکند؛ آنها را از اخلاق فاسده، از آن اخلاق، و خویهای حیوانی بیرون بیاورند، و به خوی های انسانی و به اخلاق انسانی برسانند. از مقام حیوانیت بالا ببرد، به مقام انسانیت برساند؛ ماده را تابع عالم غیب بکند؛ عالم طبیعت را تابع عالم الهیت بکند. و بعد از او، معلمینی که در بشر هستند که الان شما هم- ان شاء الله موفق باشید- از آن طایفه هستید. شغل شما اخراج بچه ها و کودک هاست از ظلمتها به نور. تعلیم و تربیت، تعلیم و تربیت انسانی؛ تعلیم و تربیت اسلامی. آنها را از اخلاق فاسد نجات بدهید. آنها را از این آمال و آرزوهایی که به واسطه او به فساد کشیده می‌شوند حذر بدهید. بچه ها را تربیت کنید.

مسئولیت بزرگ معلمین

شما معلمین یک شغل بسیار شریف دارید که همان شغل الله است؛ همان شغل انبیاست. و یک مسئولیت بسیار بزرگ دارید که همان مسئولیت انبیاست. منتها انبیا از مسئولیت بیرون می‌آیند، برای اینکه عمل می‌کنند به آنچه فرموده اند، به آنچه مأمور هستند؛ ماها هم باید عمل بکنیم. اگر چنانچه خدای نخواست بچه هایی از دامنهای شما و از کلاسهای شما بیرون بیایند که بر خلاف تربیتهای انسانی- اسلامی باشد، شما مسئول هستید. مسئولیت بزرگ است. یک انسان درست، ممکن است یک عالم را تربیت بکند. یک انسان غیر سالم و یک انسان فاسد، عالم را به فساد می‌کشد. فساد و صلاح از دامنهای شما و از تربیتهای شما و از مدرسی که شما در آنجا اشتغال دارید، از آنجا شروع می‌شود.

لزوم مراقبت در تربیت فرزندان

برای خانمها یک مطلب بالاتر است. و آن مطلب، تربیت اولاد است. شما گمان نکنید که اینها که همیشه از مادر بودن و از اولاد داشتن و از تربیت اولاد داشتن، اینها تکذیب میکنند و مطلب را یک مطلب خیلی سستی میگیرند و مطلب را یک مطلب بسیار پائینی میگیرند اینها غرض صحیح دارند. اینها میخواهند از این دامن که بچه خوب می‌خواهد در آن تربیت بشود بچه ها را از این دامنها دور کنند. بچه ها را از همان اول به پرورشگاهها بفرستند، زبردست دیگران، زبردست اجانب بچه ها را تربیت کنند. آنها میخواهند انسان درست نشود. دامنهای شما دامنهایی است که انسان درست می‌کند. اینها می‌خواهند بچه های شما را از اینجا نگذارند با شما باشند و نگذارند انسان درست بشود. بچه هایی که از دامن مادر جدا شده اند و در پرورشگاهها رفتند اینها چون پیش اجنبی هستند و محبت مادر ندیده اند، عقده پیدا می‌کنند. این عقده ها منشأ همه مفاسدی

است، یا اکثر مفاسدی است، که در بشر حاصل میشود. این جنگهایی که پیدا می‌شود از عقده‌هایی است که در قلوب این خونخوارها هست. این دزدیها، این خیانتها، اینها اکثراً از عقده‌هایی است که در انسان هست. بچه‌های شما را اگر از شما جدا کردند، به واسطه نداشتن محبت مادر، عقده پیدا می‌کنند؛ به فساد کشیده می‌شوند. مأمورند اینها، مأمور بودند این دستگاه به اینکه بچه‌های ما را به فساد بکشند؛ از آن اول نگذارند در یک دامن محبت بزرگ بشود، تربیت بشود تا عقده پیدا بشود. بعد هم زیردست معلمهایی که خودشان تعیین کردند، و بعد هم در دانشگاهی که خودشان تأسیس کردند، از این پایین تا آن بالا فساد؛ «اخراج من النور الی الظلمات»، نگذاشتن اینکه یک تربیت انسانی پیدا بشود.

دامن مادر؛ بزرگترین جایگاه تربیت فرزند

دامن مادر بزرگترین مدرسه‌ای است که بچه در آنجا تربیت می‌شود. آنچه که بچه از مادر می‌شنود غیر از آن چیزی است که از معلم می‌شنود. بچه از مادر بهتر می‌شنود تا از معلم. در دامن مادر بهتر تربیت می‌شود تا در جوار پدر؛ تا در جوار معلم. [این] یک وظیفه انسانی است، یک وظیفه الهی است، یک امر شریف است؛ انسان درست کردن است.

هراس رژیمهای طاغوتی از انسانهای واقعی

اینها، اینهایی که می‌خواهند انسان درست نشود، از انسان می‌ترسند، این رژیمها از انسان می‌ترسند. در هر رژیمی یک انسان اگر پیدا بشود، متحول می‌کند کارها را. رضا شاه از مدرس می‌ترسید، آن قدری که از مدرس می‌ترسید، از دزدهای سر گردنه نمی‌ترسید! از تفنگدارها نمی‌ترسید. از مدرس می‌ترسید، که مدرس مانع بود از اینکه یک کارهای زشتی را انجام بدهد، و آخر مدرس را گرفت و کشت. اینها از روحانی می‌ترسند، برای اینکه روحانی تربیت میکند انسان را، و آنها نمی‌خواهند انسان پیدا بشود. اینها نمی‌خواهند انسان پیدا بشود، از این جهت، این قدر تربیت اولاد را پیش مادر مبتذل کردند؛ و این قدر تبلیغات کردند که حتی خود مادرها هم شاید باور کردند. مادرها، این بچه‌های عزیز را، آنهایی که تحت تأثیر اینها واقع شدند، این بچه‌های عزیز را به پرورشگاه‌ها فرستادند و از دامنهای خودشان جدا کردند، و در آنجا تربیت‌های شیطانی شدند.

موظفیم ما که انسان درست کنیم. انسان است که می‌تواند جلوی مفاسد را بگیرد، انسان است که به حال مستضعفین نظر دارد، انسان است که از حال مستضعفین متأثر می‌شود، پیغمبر اکرم است که از حال مستضعفین متأثر است؛ امیر المؤمنین - سلام الله علیه - است که از حال مستضعفین در رنج و عذاب است. این رژیمها همه مستضعفین را زیر بار می‌خواهند بکشند و از آنها استثمار کنند. آنها دنبال این نیستند که برای مستضعفین کاری بکنند و نکردند. دیدید که پنجاه سال، پنجاه و چند سال، که ما شاهد قضایا بودیم، برای مستضعفین کاری نکردند، باز زاغه نشینان در اطراف تهرانند. و این دولت هم که می‌خواهد کاری بکند نمی‌تواند به این زودی. این دولت هم که می‌خواهد یک خدمتی به مردم بکند نمی‌گذارد. این اقشار نمی‌گذارند که دولت توجه داشته باشد به این مسائل، از بس غائله پیش می‌آورند. هر روز یک غائله پیش می‌آورند که بنادا مهلت پیدا بکند دولت و کارهای اساسی انجام بدهد، و اساس اینها از بین برود. خواستیم که مفسده نکنند؛ زحمت ایجاد نکنند و ما می‌خواهیم که اینها به فساد نکشند جو آنها ما را. و من امیدوارم که موفق نشوند، و به خود بیایند و به ملت برگردند و به سوی جامعه انسانی بیایند.

خداوند شما همه را موفق کند. و من از زحمت شما، که در این هوای گرم آمدید اینجا و در این اتاق گرم تشریف دارید، عذر می‌خواهم. و من هم یکی از خدمتگزارهای شما هستم؛ و امیدوارم خداوند این خدمت را از ما قبول کند. سلام بر همه شما.

۱۱ - فرو رفته.

۱۲ - بخشی از آیه ۲۵۷ سوره بقره: «خدا، سرپرست کسانی است که ایمان آورده‌اند و آنها را از تاریکیها به سوی نور خارج می‌سازد».

۱۳ - حیوان درنده.

صحیفه امام، ج ۱۱، ص: ۳۷۹

سخنرانی [در جمع کارکنان در صدا و سیما (خودسازی و سازندگی درونی)]

زمان: ۲ دی ۱۳۵۸ / ۳ صفر ۱۴۰۰

مکان: قم

موضوع: خودسازی و سازندگی درونی

حضور: کارکنان بخش خبر و جهاد سازندگی در صدا و سیما

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

جهاد با نفس، جهاد اکبر

کشور ما و ملت ما احتیاج به سازندگی دارد. سازندگی های روحی مقدم بر همه سازندگی هاست. جهاد سازندگی از خود افراد باید شروع بشود و خودشان را بسازند و با شیطان باطنی جهاد کنند که این جهاد منشأ همه جهادهایی است که بعد واقع می شود. انسان تا خودش را نسازد نمی تواند دیگران را بسازد و تا دیگران ساخته نشوند، نمی شود که کشور ساخته بشود. جهاد سازندگی از خود آدم باید شروع بشود.

جهاد نفس، جهاد اکبر است. برای اینکه همه جهادها اگر بخواهد نتیجه داشته باشد و بخواهد انسان در جهادها پیروز بشود موقوف به این است که در جهاد نفس پیروز باشد.

اگر انسانها توجه به خودشان داشته باشند، جهاد نکرده باشند با شیطان خودشان، اینها واحد واحدهایی هستند که علاوه بر اینکه نمی توانند اصلاح جامعه را بکنند، فساد هم در جامعه می کنند. همه فسادهایی که در عالم واقع می شود، برای این است که آن جهاد واقع نشده؛ آن جهاد اکبر واقع نشده. تمام این گرفتاریهایی که بشر دارد از دست خود بشر دارد. بشر است که به بشر جنایت وارد می کند. سایر موجودات، سایر حیوانات و لو سبع هم باشند، آن قدری که بشر جنایت می کند آنها نمی کنند. این بشر است که چون اصلاح نشده است و جهاد سازندگی نکرده است، این از همه حیوانات سبتر است. هیچ سبعی مثل انسان نیست. و هیچ حیوان دیگری هم به پای این حیوان نمی رسد.

از آدم تا خاتم، در راه پرورش انسانها

آن قدر که این انسان؛ این حیوان دو پا، در عالم فتنه و فساد می کند هیچ موجود دیگری نمی کند. و آن قدری که این حیوان دو پا محتاج به تربیت است هیچ حیوانی محتاج نیست. تمام انبیا از اول تا حالا، تا خاتم، از آدم تا رسول اکرم برای یک مقصد آمدند، و آن مقصد این است که این حیوانات را انسان کنند. مقصد این است. تمام کتابهایی که از آسمان برای انبیا آمده است که بزرگترش قرآن کریم است، همین یک مقصد را دارد که این انسانهایی که در این ظلمات واقع شده اند، غرق شده اند در دنیا، همه توجه شان به خودشان است، هر چه می خواهند برای خودشان می خواهند، اصلاً پیششان مطرح نیست یک چیز دیگری غیر از خودشان، آنها می خواهند اینها را از این ظلمتها نجات بدهند؛ به عالم نور برسانند ظلمتهای زیاد؛ ظلمات، آیه شریفه این طرفش را ظلمات می فرماید «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ»^۱ آن طرف را نور می فرماید، این طرف را ظلمات. ظلمتها زیاد است. تاریکیهایی که بشر به آن مبتلاست.

چه تاریکیهایی که در نفس خودش هست، و در باطن خودش هست، و چه تاریکیهایی که در جامعه هست.

اینها زیادند. از اینها وقتی انسان تخلص پیدا کرد، نور یک امر واحد است. همه به یک مبدأ واحد به یک مبدأ نور باید برگردند.

خودخواهی منشأ همه ظلمتها

انبیا آمدند که اینهایی که در ظلمتها واقع اند، اینهایی که هیچ نمی بینند اَلَّا خودشان [را]، و هیچ نمی خواهند اَلَّا برای خودشان، برای هیچ کس دیگر ارزش قائل نیستند، هر چه هست برای خودشان می خواهند، اینها را از این خودخواهی که منشأ همه ظلمتهاست، نجات بدهند و برسانند به خداخواهی که نور است. آنهایی که رسیده اند به این مقام خداخواهی، که این یک مرتبه از کمالات است، آنها این طور نیستند دیگر که مثل ماها فکر کنند. آنها فکر دیگران هستند قبل از اینکه فکر خودشان باشند. پیغمبر اکرم برای این کافرهایی که مسلمان نمی شدند و مؤمن نمی شدند غصه می خورد. در آیه شریفه هست که: مثل اینکه می خواهی خودت را هلاک کنی برای اینها^{۱۱}. می خواست که همه عالم به نور برسند. مبعوث شده بود برای اینکه همه این هیاهوهای که در دنیا هست و این هیاهوها برای خود است، برای رسیدن به قدرت خود است، این هیاهوها را از بین ببرد، و یک خداخواهی در مردم ایجاد کند، توجه به نور ایجاد کند. اگر ایجاد بشود آن، دیگر این همه نزاعهایی که در دنیا هست از بین می رود.

بی‌ایمانی ریشه اختلاف و درگیری

اگر تمام انبیا جمع بشوند در یک محلی، هیچ وقت با هم نزاع نمی کنند. اگر اولیا و انبیا را، شما فرض کنید که الآن بیایند در دنیا، هیچ وقت با هم نزاع ندارند. برای اینکه نزاع مال خودخواهی است. از نقطه نفس انسان پیدا می شود که آنها نفس را کشته اند. جهاد کرده اند و همه خدا را می خواهند. کسی که خدا را می خواهد نزاع ندارد. همه نزاعها برای این است که این برای خودش یک چیزی می خواهد، آن هم برای خودش یک چیزی می خواهد. این دو خودها تراحم می کنند. این قدرت را می خواهد مال خودش باشد، آن هم قدرت را می خواهد مال خودش باشد. تراحم می کنند. جنگ در می آید.

اگر مردم تربیت بشوند به تربیت انبیا که همه کتب آسمانی برای این تربیت آمده است، همه این نزاعها از بین می رود. همه این گرفتاریهایی که برای بشر است از بین می رود.

برادر می شوند همه. همان طوری که در قرآن کریم همه را برادر خوانده است. مؤمنها برادرند. از این آیه استفاده این معنا می شود که چنانچه دو نفر به اخوت ایمانشان عمل نکنند، برادر نباشند، مؤمن نیستند. «الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ»^{۱۲} اینکه برادر هستند. این مؤمنها برادرند. همان طوری که یک برادر برای برادر خودش خیر می خواهد، مؤمن این است.

اگر یک وقت ما دیدیم که کسی برای برادرهای خودش خیر نخواست، نزاع راه انداخت، هیاهو راه انداخت، این به طرف خودش بکشد، او به طرف خودش بکشد، این از ایمان معلوم می شود که حظ صحیح نبرده است. این که باید ایمان در قلب این تأثیر بکند، نکرده است.

ایمان راستین، باورمندی قلبی

ایمان فقط این نیست که ما اعتقاد داشته باشیم که خدایی هست و پیغمبری هست و چه، نه، ایمان یک مسئله ای بالاتر از این است. این معانی را که انسان ادراک کرده به عقلش، باید با مجاهدات به قلبش برساند که قلبش آگاه بشود، بیابد مطلب را. خیلی چیزهاست که انسان به برهان می داند که فلان قضیه فلان طور است یا فلان طور نیست.

لکن چون ایمان نیامده است، تأثیر نمی کند. مثلاً نوع مردم این طور هستند که در یک شب تاریکی، اگر یک مرده ای در محلی باشد پیش او می ترسند بخوابند، و همه هم عقیده شان این است که مرده هیچ اثری ندارد.

هیچ کاری از او نمی آید. عقلشان می گوید که مرده است. این مرده حس و حرکت ندارد تا بتواند به من ضرر بزند. عقل این را می گوید. لکن این مطلب به قلب نرسیده. مرده شورها به قلبشان رسیده. مرده شورها به واسطه تکراری که کرده اند، عمل تکرار شده، به واسطه تکرار، آنها پیش مرده می خوانند. هیچ برایشان چیزی نیست. این فرق ما بین ادراک عقلی و ایمان است. ادراک عقلی [که] آدم می کند تأثیر در آدم ندارد. تا ایمان نباشد، مسئله عقلی را قلبش نفهمیده باشد، باورش نیامده باشد، آن مسئله عقلی تأثیرش کم است.

عالم، محضر خداست

ایمان عبارت از این است که آن مسائلی را که شما با عقلتان ادراک کرده اید قلبتان هم به آن آگاه بشود. باورش بیاید. این محتاج به یک مجاهده ای است تا به قلب شما [، برسد]. بفهمید که همه عالم محضر خداست. محضر خداست. ما الآن در محضر خدا نشستیم. اگر قلب ما این معنا را ادراک نکند که ما الآن در محضر خدا هستیم، همین مجلس محضر خداست، این را اگر- ایمان انسان بر آن راه پیدا نیست- مؤمن بشود انسان به آن، قلب انسان بیاید این مطلب را، از معصیت کنار می رود. تمام معصیتها برای این است که انسان نیافته این مسائل را. برهان هم بر آن دارد. برهان عقلی هم قائم است به اینکه خدای تبارک و تعالی همه جا حاضر است. هم برهان است و هم همه انبیا گفته اند «**وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ**»^{۱۱۱} قرآن است، او با شماست. هر جا هستید او با شماست. ما این را از قرآن شنیده ایم. به برهان هم ثابت هست، لکن به قلب ما نرسیده است. ما مثل مرده شور نشده ایم. تا حالا در این باب، ما مثل مردم عادی هستیم که مطلب نرسیده به قلبمان، تا اگر بخواهیم یک غیبت بکنیم، یک تهمت بزنیم، یک کار زشت بکنیم بینیم محضر خداست. محضر احترام دارد. انسان در محضر یک بزرگی که در نظر خودش بزرگ است، احترام می کند از آن محضر. اگر یک شخصی که در نظرتان بزرگ است پیش شما باشد، در محضر او کار خلاف نمی کنید، چه رسد به اینکه در محضر او به او خلاف بکنید. کار مطلقاً آدم نمی کند در محضر یک کسی که ادراک کرده است که این بزرگ است، محترم است. چه رسد به این که در محضر آن محترم به خود آن محترم خلاف احترام بکند. محضر، محضر خدای تبارک و تعالی است. عالم محضر است. تمام عالم محضر او است. معصیت مخالفت با خود اوست. با آن کسی است که در محضرش هستید. بسازید.

سازندگی درونی، گامی در راه نور و روشنایی

باید بسازیم خودمان را، جدیت کنید که این جهاد سازندگی را از خودتان شروع کنید. وقتی از خودتان شروع کردید هر کاری بکنید، این کاری است الهی. وقتی خودتان را ساختید، تمام کارهایتان کارهای الهی می شود. برای اینکه از ظلمتها بیرون رفته اید. در نور وارد شده اید. همه اعمالتان نورانی می شود. حرف که می زنید نور است. با گوش هم که می شنوید نور است. با قلبتان هم ادراک می کنید و با نور ادراک می کنید. اصلاً شما شده اید نور.

انبیا آمدند که ما اشخاصی [را] که از نور بهره ای نداریم و ظلمات- به ما- احاطه کرده است از هر طرف ما را، از این ظلمتهای گوناگون نجات بدهند و برسانند به عالم نور، که اگر رسیدید به عالم نور، شما سر تا پایتان نورانی می شوید؛ نور می شوید. اصلش حرفی که می شنوید نورانی است. حرفی که می شنوید نورانی است. گوش و سمع و بصر [نورانی است] همه گوش خودت را رها کرده ای، یک گوش نورانی پیدا کرده ای. چشم ظلمانی را رها کرده ای، یک چشم نورانی پیدا کرده ای. چشمی است که با آن توجه به خدا دارید. گوشی است که با آن توجه به خدا دارید.

مشکل توبه، در دوران پیری

باید خودمان را بسازیم. خودتان را که بسازید همه کارهایتان جهاد سازندگی است.

هر کاری بکنید دیگر در حیطة جهاد وارد شده اید شما. شما مجاهد هستید دیگر. کارهای مجاهد کارهای جهادی است. کوشش کنید که این جهاد سازندگی را در خودتان ایجاد کنید. یعنی، مشغول بشوید به این کار. نگذارید برای اینکه بعد آخر عمر. بسیاری از وسوسه های شیطان یکیش همین است. شیطان باطنی انسان، همین است که حالا جوانیم، ان شاء الله وقتی که پیر بشویم آن وقت توبه می کنیم. شما نمی دانید که برای پیر توبه کردن دیگر به این زودی ها امکان ندارد. یک درختی که تازه درآمده است می شود کند آن را، و یک بچه هم می کند آن را. این درخت وقتی که یک مقداری بزرگ شد، یک مرد بزرگ می تواند بکند. یک قدری بزرگتر شد محتاج به آلات است تا کنده بشود. یک وقت درختی که تناور شد و بزرگ شد، مثل «چنار امامزاده صالح»^[۱] نمی دانم حالا هست یا نه- این را دیگر به این [آسانی] ها نمی شود کند آن را. این ریشه های اخلاق فاسده، ریشه های اعمالی که در انسان هر عملی بکند یک ریشه ای در نفس پیدا می شود، اولش آسان است. یک معصیتی کرد، می تواند زودی برگردد. یک قدری که اضافه شد مشکلتر می شود. هر چه برود طرف پیری این قویتر می شود، و انسان ضعیفتر می شود. اراده انسان ضعیفتر می شود، لکن این معانی که انسان گرفتارش بوده زیادتیر می شود. نگذارید برای زمان پیری توبه را! نگوئید که ما وقتی که حالا رسیدیم به بالاتر، آن وقت، آن وقت دیگر نمی شود. همین طور وسوسه می کند شیطان تا آخر که نگذارد ما با ایمان وارد بشویم به آن عالم.

رویارویی شیطان و شیطان صفتان با سازندگی

تمام وسوسه های مقابل دعوت های انبیا همین است که نمی خواهند ما برسیم به آن نور. شیطانها نمی خواهند. این شیطانهایی که الان نمی خواهند که این جهاد سازندگیهایی که اینها، خواهرها، برادرهایمان با این زحمت می روند جهاد سازندگی می کنند، این شیطانهایی که می خواهند نگذارند این جهاد سازندگی پیدا بشود. اینها می خواهند نگذارند که اسلام تحقق پیدا بکند. اینها از همان ریشه های شیطانند، اینها اولاد شیطانند.

اینها همان وسوسه های شیطانی را می کنند. اینهایی که وارد می شوند در مزارع، وارد می شوند در کارخانه ها و جوانها را از کار باز می دارند، به اعتصاب وا می دارند، اینها همان از ریشه های شیطانند. آن در باطن ما هست. ما را نمی گذارد که جهاد بکنیم. اینها هم در ظاهر اینها را نمی گذارند جهاد بکنند. باید شیطانها را بشناسید. تا شناسید نمی توانید دفاع کنید از خودتان. شیطان خودتان را بشناسید. شیطان باطن خودتان را بشناسید. شیطانهای خارجی را هم بشناسید، تا بتوانید با آنها جهاد کنید. شیطان باطنی انسان خود آدم است. خود انسان. آن نفسیت انسان. آن هواهای انسان. اینها قشرهای شیطانی است در انسان. جنود شیطانند اینها. آن را تا شناسد انسان نمی تواند با آن مجاهده بکند. این انسانهایی هم که شیطانهایی هستند که مانع از این هستند که این اسلام تحقق پیدا بکند در اینجا، و یک رژیم انسانی- اسلامی پیدا بشود. آن رژیمی که انبیا می خواستند، آن رژیمی که اولیای خدا می خواستند، همه زحمتهایشان برای این بود که انسان درست کنند. انسان که درست بشود رژیم حکومتی اش هم درست می شود.

صحیفه امام، ج ۱۱، ص: ۳۸۶

چیزهای دیگرش هم همه چیز درست می شود. همه زحمت انبیا برای این بود که یک عدالت اجتماعی درست بکنند برای بشر در اجتماع، و یک عدالت باطنی درست کنند برای انسان در انفراد. زحمتهای انبیا برای این بود. اینها زحمتهای انبیا را می خواهند هدر بدهند.

زیر پرچم قرآن

شما جوانها که ایستادید و با مشت محکم جمهوری اسلامی را خواستید، شما خواستید که اسلام رژیم این

کشور باشد. شما کوشش کردید که اسلام باشد. اینها کوشش می کنند که نباشد. اینها جنود شیطانند. باید آنها را بشناسید تا بتوانید دفاع کنید. دفعشان کنید و هستند اینها. تا انسان هست همین مسائل هست. انبیا هم دعوت کردند، زحمت کشیدند، اولیا هم دعوت کردند، زحمت کشیدند، جنگها کردند برای همین که این انسانهای فاسد را کنار بزنند، و یک جامعه انسانی درست بکنند. لکن مع الأسف توفیق حاصل نشد. برای ما هم نمی شود. برای شما هم نمی شود. اما حتی الامکان البته آن معنایی که اسلام می خواهد به این زودیهها حاصل نمی شود، اما حتی الامکان ما مکلفیم.

نباید بگوییم که حالا که آن مطلب اعلی حاصل نمی شود، این پاینترش هم حاصل نشود. ما مکلفیم که هر مقداری که می توانیم این رژیم را؛ رژیم انسانی، رژیم اسلامیش کنیم. هر قدر می توانیم زیر پرچم قرآن برویم. هر مقداری که شما عمل کردید به قرآن، زیر پرچمش رفتید، پرچم قرآن این نیست که پرچمهای دیگران هستند. پرچم قرآن عمل به قرآن است. زیر پوشش قرآن که انسان رفت، زیر پرچم اسلام است. زیر پرچم قرآن است.

امر به معروف و نهی از منکر، تکلیف همگانی

کوشش کنید که زیر پرچم اسلام بروید. هر مقداری که می شود خودتان و هر کس را که با آن آشنا هستید، هر مجلسی که پیدا می شود، و ببینید که یک کسی از این پوشش اسلامی می خواهد یک قدری کنار برود دعوتش کنید. امر به معروف و نهی از منکر از

اموری است که بر همه کس واجب است. یک چیزی نیست که بر یکی واجب باشد بر دیگری [نه]. همه ما مکلفیم همان طور که مکلفیم که خودمان را حفظ کنیم و خارج کنیم از ظلمت به نور، مکلف هستیم که دیگران را هم همین طور دعوت کنیم. هر مقدار که می توانیم. شما نباید بگویید که خوب، من که خطیب نیستم، من که اهل منبر نیستم، من که اهل محراب نیستم. شما اهل این هستید که در خانوادهتان با آن پسران و با آن دختران و با آن عیالتان، با آن کسی که رفیق شما هست، می توانید که حرف را بزنید. همین مقدار شما مکلفید. اگر انسان دید معصیت خدا می شود، باید جلوی او را بگیرد. نگذارد معصیت خدا بشود. ان شاء الله خداوند همه ما را هدایت کند. و همه ما را از این ظلمتهایی که در اطرافمان، در قلوبمان، در همه اعضا و جوارحمان فرا گرفته، این ظلمتها ما را به نور هدایت کند.

و السلام علیکم و رحمۃ اللّٰه و برکاته

۱۱ - سوره بقره، آیه ۲۵۷.

۱۲ - سوره شعراء، آیه ۳: «لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسًا أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ»

۱۳ - سوره حجرات، آیه ۱۰.

۱۴ - سوره حدید، آیه ۴.

۱۵ - آرامگاه امامزاده صالح در منطقه شمیرانات تهران واقع است. این امامزاده دارای چنار بزرگ و کهنسالی است که قرنهای از قدمت آن می گذرد.

صحیفه امام، ج ۱۲، ص: ۳۵۲

سخنرانی [در جمع فرماندهان سپاه پاسداران (محک سنجش ایمان)]

زمان: بعد از ظهر ۶ خرداد ۱۳۵۹ / ۱۲ رجب ۱۴۰۰^۱ مکان: تهران، حسینیه جماران

موضوع: حاکمیت الله در نفوس، محکی برای سنجش ایمان

حضار: فرماندهان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی سراسر کشور

بسم الله الرحمن الرحيم

میزان حاکمیت الله در نفوس

از آقایان متشکر می‌کنم که در اینجا مجتمع شدند و با من مواجه شدند تا چند کلمه ای عرض کنم. خدای تبارک و

تعالی، یک میزانی در قرآن کریم قرار داده است که با آن میزان ما باید خودمان را و دیگران را بشناسیم. می

فرماید که: **اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ**

النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ.^[2] میزان در مؤمن و غیر مؤمن؛ مؤمن واقعی و غیر مؤمن این است که کتاب خدا می فرماید

که چنانچه مؤمن است، خدای تبارک و تعالی ولی اوست، و مؤمنین را خدای تبارک و تعالی از همه ظلمتها، از

همه تاریکیها، از همه چیزهایی که انسانها را محجوب می کند از حق تعالی، از همه اینها اخراج می کند و در

نور وارد می کند. این انسانی که در اینجا غرق حجابهاست، غرق ظلمات است، اگر ایمان واقعی بیاورد، از همه

انواع ظلمات، خداوند او را خارج می کند و به نور وارد می کند. یک قلب ظلمانی که در این عالم تمام

چیزهایش حجاب است برای او، این حجابها را خدای تبارک و تعالی، یکی پس از دیگری بر می دارد و نور را

به جای آنها می گذارد، که نور مطلق همان جمال خودش هست. ما اگر بخواهیم خودمان را بسنجیم و کسانی

که مدعی هستند بسنجیم، باید ببینیم که این میزان؛ این دو تا میزانی که خدای تبارک و تعالی برای معرفی

مؤمنها و غیر مؤمنها فرموده است، در خودمان هست یا نیست. به مجرد اینکه من یا شما ادعا کنیم که ما

مؤمن به الله هستیم، تا آن محکی که خدای تبارک و تعالی قرار داده است در ما نباشد یک ادعای پوچی است.

ببینیم که ما از اولیای خدا هستیم و خدا ولی ماست، یا از اولیای طاغوت هستیم و طاغوت ولی ماست. اگر از

این گرفتاری های عالم طبیعت، از این ظلمتهای عالم طبیعت، شما دیدید که خارج شدید، علاقه هایی که

انسان به این عالم طبیعت دارد، این علاقه ها برداشته شده است یا کم شده است. اگر شما خودتان را یافتید که

هر کاری می خواهید بکنید برای خدا می خواهید بکنید، حکومت الله در شما و در قوای شما سلطه دارد. شما

همه چیزتان، تمام اعضا و قوایتان فرمانبردار حکم خداست. چشم شما چنانچه حجاب داشته باشد و به

چیزهایی که نباید نظر بکند نظر بکند، این علامت این است که طاغوت ولی است، و اگر چنانچه چشم احتراز

کند از آن چیزهایی که موجب ظلمت قلب می شود، الله ولی است.

محک بزرگی است که هر کس خودش را می تواند بشناسد. می تواند بفهمد که این ایمانی که ادعا می کند،

همان ادعاست یا خیر، نور ایمان در قلب او وارد شده است و ظلمتها همه بر کنار شده است. ما، هر کس، در

هر جا که هستیم و شما در هر محلی که هستید، چه در بازار باشید و چه در مدرسه و چه سپاه پاسداران باشید،

و چه قوای انتظامیه دیگر و چه رئیس جمهور باشید یا وزیر باشید یا وکیل باشید یا سایر قشرهای دیگر، این

حکم عمومی، این میزان عمومی، این محکی که برای عموم است در این معنا، این محک را باید ما خودمان

پیش خودمان، وقتی که در شب خلوت هست و شما فارغ هستید، فکر کنید که آیا قلب شما یک قلب نورانی متوجه به نور است، یا یک قلب ظلمانی متوجه به آمال شیطانی یا الله است یا طاغوت. این از این دو حال خارج نیست: یا حکومت در ما، حاکم در ما الله است یا حاکم در ما طاغوت است. چنانچه ما توجه مان به این دنیا و به این مسائلی که بر ما عرضه می شود در دنیا، توجه مان به عالم طبیعت است، هر چه می خواهیم برای خودمان می خواهیم، هر کاری می کنیم خدا در کار نیست، ما از طاغوتیم و اولیای ما هم طاغوت است. و چنانچه خودمان را تهنیت کنیم، خودمان را تربیت کنیم، و از این غلافهایی که هست خارج کنیم، و به مبدأ نور برسیم، و قلب ما متوجه به حق تعالی باشد، به نور مطلق باشد، خدمتگزار حق باشیم، هر چه نعمت خدا به ما داده است در خدمت او صرف کنیم، این علامت این است که ما از ظلمتها یا از بعض ظلمتها خارج شدیم و به نور یا بعض مراتب نور وارد شدیم. شما آقایان که در رأس سپاه پاسداران هستید، خودتان راه توجّه کنید به خودتان. توجّه کنید ببینید که در این خدمت، اخلاص دارید برای خدا، برای خدا خدمت می کنید، برای احکام خدا خدمت می کنید، برای جمهوری اسلام خدمت می کنید یا اینکه نه، مقصدتان چیزهای دیگری است و این بهانه است. این محک را در خودتان آزمایش کنید. اگر دیدید اغراض خیلی دنبال هم اغراض است که پیش می آید، غرضهای نفسانی است. این «من باید چه باشم، او باید چه باشد» غرضهای حیوانی است. اگر دیدید این طور است، باید خودتان را از این ورطه ای که مهلک است نجات بدهید. مبادا یک وقت تمام عمر، انسان در خدمت طاغوت بوده و خودش نمی فهمیده.

ارزش نداشتن عمل به واسطه اغراض نفسانی

این از اموری است که این قدر دقیق است که خود انسان هم خودش را نمی تواند بفهمد. گاهی انسان از اول عمرش تا آخر عمرش دارد رو به جهنم می رود و نمی فهمد؛ از اول عمر تا آخر عمر دارد روی اغراض نفسانیه عمل می کند، پاسداری هم اگر می کند، روی اغراض نفسانیه است، به خدا ارتباط ندارد، در ارتش هم که هست، خدمت نظامی هم که می کند روی اغراض نفسانیه است و ارتباط به خدا ندارد، طلبه هم هست و درس هم که می خواند روی اغراض نفسانیه است، به خدا ارتباط ندارد. ملاً هم هست و فتوا می دهد، روی اغراض نفسانیه است، به خدا ارتباط ندارد، این معیاری که خدا تعیین فرموده است این است که: **وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ؛** میزان ایمان و غیر ایمان، ممکن است که ما با لفظ و با شهادت به آن چیزهایی که میزان است در اسلام، شهادت بدهیم، شهادتمان هم جدی باشد، لکن باز در آن محکی که خدا قرار داده است ببینیم که ما در آن، در آن جمعیتی که دو دسته کرده خدا: **الَّذِينَ آمَنُوا*، وَالَّذِينَ كَفَرُوا*** بخواهیم بفهمیم که ما از سنخ کفار هستیم، و لو در مسلمین، و مسلمین و احکام اسلام به ما ... ما مسلمانیم.

مسلمان هم این است که شهادتین را بگوید و آدابش هم به جا بیاورد، لکن ایمان یک مسئله فوق این است، یک مطلبی است بالاتر از این است. ما باید خودمان را امتحان کنیم به همین میزانی که خدا قرار داده، بفهمیم ولی ما خداست یا ولی ما طاغوت است؛ ما داریم خدمت به شیطان می کنیم یا خدمت به خدا می کنیم. ما که داریم درس می خوانیم، برای خدا درس می خوانیم یا برای هواهای نفسانیه که همان شیطان است. ما که داریم فتوا می دهیم، برای خدا فتوا می دهیم یا برای هواهای نفسانی که همان شیطان است. ما که در اداره کار می کنیم، برای خدا کار می کنیم یا برای هواهای نفسانیه که همان طاغوت و شیطان است. این محکی است که خدا قرار داده. برادرها، اینجا یک منزلی است که شما هستید، از این منزل باید بروید، این خرقة را باید تهی کنید، زود و دیر دارد، اما این طور نیست که نباشد، هست. ممکن است یکی صد سال هم زنده باشد، لکن خواهد رفت. آیا وقتی می رود در نور وارد می شود، یا در ظلمت؟ میزان همین جاست. شما که پاسدارهای اسلام هستید و رفقایتان پاسدار اسلام هستند، ببینید که اغراض است که شما را وادار کرده به اینها، و هر روز

یک بهانه ای می گیرید، و یک کار مثلاً خدای نخواستہ انحرافی می کنید، یا نه شما یک راه مستقیم را، یک صراط مستقیم را دارید می روید. انحراف از این طرف و آن طرف نیست. صراط مستقیم آن صراطی است که یک طرفش اینجاست و یک طرفش خداست؛ مستقیم که راه صاف است، هر انحرافی از هر طرف، انحرافی است که انسان را از راهش باز می دارد و می کشدش به طرف ظلمتها.

حفظ روحیه الهی منبعث از دوران انقلاب

شما کوشش کنید که اغراضتان را کم کنید حتی الامکان، تا ان شاء الله موفق بشوید که اغراض در شما بمیرد. شما خدمت برای اسلام می خواهید بکنید. از اول هم همین طور، وقتی که این نهضت و این انقلاب اسلامی بپا شد، همه گروه هایی که در ایران بودند، الا آن منحرفهایی که همیشه منحرفند، اینها همین طور به طور خودکار، هیچ کس نیامد به شما بیخ گوشتان بگوید بیا برویم چه، خودتان اصل فهمیدید که باید این راه را رفت؛ این راه، راه خداست. شما یک مرتبه اش را طی کردید، و او اینکه موانع را که برای پیشرفت اسلام بود و برای پیشرفت احکام اسلام بود، از بین برداشتید. البته بعض موانع هست، اما مهمش را از پیش برداشتید، و همه تان با هم، همه اهالی این مملکت با هم یک صدا شدند، و در آن حالی که همه با هم یک صدا مشغول به فداکاری بودند، هیچ طاغوت در کار نبود، الله بود. یک تحول عجیب معجزه آسایی در شما و در سایر قشرهای ملت پیدا شده بود که اصلاً فکر اینکه ما یک مقامی داشته باشیم، یا این کار را می کنیم برای مقامی، این کار نبوده اصلاً. آن کسی که با مشت گره کرده جلوی تانک می رود و زیر تانک می رود، این برای مقام، دیگر نیست، این برای خداست. آن کسی که بدون اسلحه حمله می کند به اسلحه دارهایی که آنها بدون ملاحظه می زنند، این دیگر برای این نیست که برسد به یک نوای دنیایی، دارد جاننش را می دهد. کسی که از دنیا می خواهد بگذرد، دیگر نمی شود برای دنیا باشد. در آن تحول همه تان، تقریباً همه آنهايي که در میدان وارد بودند؛ زنها، مردها، بچه ها، بزرگها، زنها با بچه های کوچکی که در آغوششان بود، در آن حال هیچ ابداً شبهه شیطانی نبود، هیچ آمال شیطانی تو آن نبود. آن حالتان را یاد بیاورید؛ آن حالی که بالای پشت بامها می رفتید و الله اکبر می گفتید، و شیاطین در اطراف بودند که شما را نشانه بگیرند. در خیابانها می ریختید و مقابله می کردید با آنهايي که از خدا نمی ترسیدند و شما را زیر تانک می خواستند بگیرند. آن حالتان را یاد بیاورید. آن حال، حالی است که ولی شما خدا بود؛ یعنی همه چیزتان الهی بود، همه حرکت، حرکت الهی بود، شماها ید الله بودید در آن وقت، و این جماعت، این جماعتی که با هم یک صدا فعالیت می کردند، اینها ید الله بودند؛

يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا اٰمِنُوْا بِاللّٰهِ عَزَمَ الْاٰمَنُوْنَ ﴿١٣١﴾

آن حال را یادتان باشد، همان حال را حفظش کنید. نگوئید حالا تمام شد قضیه و حالا بیایم سر تقسیم؛ تقسیمی تو کار نیست، تقسیمی که نیست؛ تقسیم مال آنهايي است که برای آمال دنیایی کار کردند. شما رفتید جاتان را در طبق اخلاص گذاشتید و هدیه کردید. برای شکم رفتید این کارها را کردید که حالا می خواهید تقسیم کنید؟! تقسیمی تو کار نیست.

والا بودن ارزش فداکاری در راه خدا

از خدا بخواهید، از خدا اجر بخواهید. این چیزهایی که در دنیاست اجر این نیست که شما جاتان را فدا کردید و در طبق اخلاص گذاشتید. حالا عوض اینکه جاتان را فدا کردید یک خانه می خواهید. یک دکان می خواهید، یک پست می خواهید، اصلاً می شود این عوض او باشد؟! کسی که همه چیزش را، خودش را، جوانش را همه چیزش را فدا کرده است، این حالا بیاید بگوید که یک خانه ای بدهید عوض این، این عوض دارد اصلش؟! این فداکاری [را] جز خدا کسی نمی تواند عوض بدهد. اگر همه این دنیا را به شما بدهند، عوض او نیست، آن حال را حفظ کنید، برگردید به آن حال، دوباره شما تحت رهبری شیطان نباشید، ولی شما طاغوت نباشد. آن حال

اگر حفظ بشود، الآن هم شما، همان ولایت خدا در شما حکومت می کند، و هیچ چیز هم عوض این نمی شود. شمایی که می روید در کردستان و فداکاری می کنید، این فداکاری در دنیا عوض ندارد که شما عوض بگیرید. اگر توی ذهنتان آمد برویم یک عوضی بگیریم، معلوم می شود برای خدا نبوده، برای دنیا بوده. اگر قضیه تقسیم اموال است، این معلوم شد مال دنیا بوده که حالا می خواهند تقسیم اموال بکنند. در جنگ «حنین» که مسلمین پیش بردند و غنایمی به دست آوردند، پیغمبر اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - تمام این غنایم را داد به همین اهالی مکه و ابو سفیان و امثال اینها، همه غنایم را به آن کسانی که مخالفش بودند داد. بعضیها گله کردند که آخر مثلاً چه، ما هم بودیم، فرمود که شما حاضر نیستید که آنها شترها را ببرند و شما پیغمبر همراهتان باشد؟ آنها شتر بردند، قسمت شما پیغمبر است.

حیف است انسان فداکاری بکند، آن وقت شتر بخواند. ^{۱۴} شما که الآن بعضی تان در، شاید خودتان هم بودید در کردستان، و آن وقایع کردستان و آن فداکاریها، حالا که برگردید شتر می خواهید؟! برای خودتان یک چیزی می خواهید؟! چیزی می تواند مقابل این فداکاری باشد؟! بگذرید از این علایق. اینها، این علایق همه اش ظلمت است. همان ظلماتی است که خدا می فرماید: **وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ**

فطرت همه بر نورانیت است، فطرت شما فطرت نورانی است، فطرت توحید است. به دست خود ما آن فطرت به جهالتها، به ظلمات کشیده می شود.

پیروزی بر نفس با مراقبت و محاسبه اعمال

و ما باید خودمان را مواظبت کنیم، باید مجاهده بکنیم خودمان را. باید حساب خودمان را خودمان بکشیم، قبل از اینکه آنجا حساب از ما بکشند. خودتان حسابتان را بکشید، قبل از اینکه حسابگرها حساب شما را بکشند. همه لحظات چشمهای شما، همه خاطرات ذهن شما، تمام تفکرات باطل شما در حضور خداست، و در نامه ها هم در پرونده ها ثبت است. هر لحظه ای که در لحظات چشم شما بر خلاف آن چیزی که دستور است واقع بشود، در حضور خداست و ثبت است. و در روایات هم هست که اینها هفته ای دو مرتبه اعمال عرضه می شود بر ولی امر؛ بر امام زمان - سلام الله علیه. توجه داشته باشید که در کارهایتان جوری نباشد که وقتی عرضه شد بر امام زمان - سلام الله علیه - خدای نخواستہ آزردہ بشود، و پیش ملائکه الله یک قدری سرافکنده بشود، که اینها شیعه های من هستند، اینها دوستان منند و بر خلاف مقاصد خدا عمل کردند. رئیس یک قوم اگر قومش خلاف بکند، آن رئیس منفعل می شود. ای پاسدارهای عزیز وای سربازهای اسلام، در هر جا هستید از خودتان

هم پاسداری کنید تا به پیروزی بر نفس خودتان، و پیروزی بر همه شیاطین نایل شوید. من امیدوارم که شماهایی که در این نهضت با آن جوش و با آن خروش و با آن فداکاری شرکت کردید، در این بین راه، یک کسی نباشید که نارفاقتی بکنید و بین راه رها کنید. این قافله راه افتاده است و دارد طرف خدا می رود، همه با هم باشید در این راه. وقتی همه با هم شدید در این راه، خداوند با شماست. تفرقه نکنید، با هم برادرید، همه **إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ** ^{۱۵} برادرند. باز این یک محکی است که ما بینیم که به دیگران به چشم برادری نگاه می کنیم، و برادروار با هم هستیم یا نه، خدای نخواستہ یک خصومتی تو کار هست، و یک گرفتاریهایی هست. مؤمن آن است که با مؤمن دیگر برادر باشد. این عقد برادری را خدا در اصل برای شما ایجاد کرده. برادرها، ما بین راه هستیم و دشمن در کمین، یک راهی است که شخصی ما داریم می رویم، که این صراط الهی است. دشمن ابلیس است و می خواهد نگذارد شما این راه را طی کنید، مراقبت از خودتان بکنید که این راه را با سلامت طی کنید، و در آنجا که می روید با سلامت وارد بشوید. یک راهی هم، راهی است که اجتماعی باید برویم و بروید، و او پیشبرد اهداف اسلامی است، که بحمد الله تا اینجا که آمدید خوب آمدید، و از اینجا به بعد

هم با سلامت و خوبی پیش بروید. چنانچه همان حالی که در زمان انقلاب و آن وقتی که همه تان در خیابانها و در میدانها وارد می شدید آن حال را به نظر بیاورید، حالا هم همان حال را در خودتان احیا کنید، ایجاد کنید. آن حال را اگر در خودتان ایجاد کنید، همه با هم برادر خواهید بود، و این آمالی که در همه ممکن است خدای نخواستہ باشد، اینها از بین می رود و به جای او صفا، برادری می نشیند.

جمهوری اسلامی امانتی در دست ملت

شما الآن یک امانتی دستتان هست باید حفظش کنید، آن امانت جمهوری اسلامی است. این را خدا داد به ما. ما نباید خیال کنیم که ماها چه کردیم و چه کردیم. اگر ما بگوییم ماها چه کردیم، این همان حرفهای شیطان است، این را خدا به ما داد. یک جمعیت کمی که هیچ چیز نداشت، خدا به او عنایت کرد که آن قدرتهای بزرگ را شکست و جمهوری اسلامی را هم با همه نهادهایی که دارد بحمد الله تعالی تحقق پیدا کرد. الآن جمهوری اسلامی امانتی است دست ما. اگر ما در اینجا یک وقتی خدای نخواستہ با هم خلاف بکنیم؛ سپاه پاسداران بین خودشان اختلافی باشد، بین خودشان با سایر قوای انتظامیه خلافی و اختلافی باشد، آنها با شما خلاف و اختلافی بکنند، قشرهای دیگر ملت با هم سر دنیا هی خلاف کنند، اگر این طور بشود، این امانت را ما نمی توانیم به صاحبش رد کنیم. باید امانت را به اهلش رد کنیم، جمهوری اسلامی را به آخر برسانیم، و احکام اسلام را در کشور خودمان اول و ان شاء الله در همه کشورها بسط بدهیم. این امانتی است که باید حفظش بکنیم. نروید دنبال آمال و آرزوها و مسائل دیگری که پست هست و شیطانی، باید علو همت داشته باشید. همان طوری که جان را که می خواستید فدا کنید بالاترین علو همت بود، حالا هم علو همت پیدا بکنید، و از اینکه یکی جلو و یکی عقب، هیچ ابدأ اعتنائی به این مسائل نکنید. همه در محضر خدا با هم هستید، و همه ان شاء الله از جنود خدا و ولی همه ان شاء الله خدای تبارک و تعالی است، و شما را از همه انواع ظلمات ان شاء الله خارج می کند، و به نور مطلق می رساند. خداوند همه تان را تأیید کند، موفق باشید.

و السلام علیکم و رحمۃ الله و برکاته

۱۱ - صحیفه نور در ذیل تاریخ ۸ / ۳ / ۵۹ آورده است اما به استناد گزارش روزنامهها تاریخ دیدار، سه شنبه ۶ خرداد ۵۹ بوده است

۱۲ - بخشی از آیه ۲۵۷ سوره بقره: «خدا یار اهل ایمان است. آنان را از تاریکیهای جهان بیرون آرد و به عالم نور برد، و آنان که راه کفر گزیدند یار ایشان طاغوت است. آنها را از عالم نور به تاریکیهای گمراهی در افکند».

۱۳ - حدیث نبوی، صحیح ترمذی، ج ۳، ص ۳۱۶: «دست خدا با جماعت است».

۱۴ - سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۱۴۲.

۱۵ - بخشی از آیه ۱۰ سوره حجرات: «جز این نیست که مؤمنین برادرند».

صحیفه امام، ج ۱۳، ص: ۲۴

سخنرانی [در جمع بانوان شمیران (شکست طرح کودتا در ایران - تقویت روح)]

زمان: بعد از ظهر ۲۱ تیر ۱۳۵۹ / ۲۹ شعبان ۱۴۰۰

مکان: تهران، حسینیه جماران

موضوع: شکست طرح کودتا در ایران اسلامی - وظیفه مسلمین در ماه مبارک رمضان

حضور: اعضای جامعه اسلامی بانوان شمیران

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ماه مبارک رمضان و مهمانی خداوند متعال

ماه مبارک رمضان نزدیک شد و در این ماه مبارک خودتان را تقویت کنید به قوت‌های روحانی. در یک حدیثی است که پیغمبر اکرم فرمودند که ماه رمضان آمد، اقبال کرد، آمد. در ضمنش می فرمایند که

دُعَيْتُمْ إِلَى ضِيَاةِ اللَّهِ. [۳]

ضیافت‌های خدا با ضیافت‌های مردم این است فرقی که وقتی شما را یک اشخاصی دعوت بکنند به یک مهمانی، وقتی بروید در آن مهمانی به حسب فراخور حال، یک چیزهایی برای خوردنی و یک چیزهایی برای تفریح و این چیزهاست. ضیافت خدا در ماه رمضان یک شعبه اش روزه است، آن ضیافت خداست؛ یک شعبه اش روزه است و یک امر مهمش که مائده غیبی و آسمانی است قرآن است. شما دعوت شده اید به مهمانی خدا و شما در ماه رمضان مهمان خدا هستید. مهماندار شما، شما را وادار کرده است به اینکه روزه بگیرید. این راه‌هایی که به دنیا باز است و شهوات است، اینها را سدش کنید تا مهیا بشوید برای لیلۃ القدر. ماه شعبان مقدمه است برای ماه مبارک رمضان که مردم مهیا بشوند برای ورود در ماه مبارک رمضان و ورود در «ضیافه الله». شما وقتی که می خواهید به مهمانی بروید خوب، یک وضع دیگری - غالباً البته - یک وضع دیگری خودتان را درست می کنید. لباسی تغییر می دهید و یک طور دیگری وارد می شوید. آن طوری که در خانه هستید یک تغییری می دهید. ماه شعبان برای این است که همان مهیا بودنی که می خواهید مهمانی بروید، خودتان را مهیا می کنید و سر و ظاهرتان را، سر و صورتتان را یک قدری فرق می گذارید با آن وقتی که در خانه هستید. در ضیافت خدا، ماه شعبان برای مهیا کردن این افراد است، مهیا کردن مسلمین است برای ضیافت خدا، ادبش آن مناجات شعبانیه است. من ندیده ام در ادعیه، دعایی را که گفته شده باشد همه امامها این دعا را می خواندند، [۴] در دعای شعبانیه این هست؛ اما من یادم نیست که در یک دعای دیگری دیده باشم که همه ائمه این را می خواندند. این مناجات شعبانیه برای این است که شما را، همه را مهیا کند برای «ضیافه الله».

تقویت روح و رسیدن به اوج کمالات در ادعیه ائمه (ع)

یک کج فهمی‌هایی در انسان هست که این کج فهمی‌ها گاهی خیلی زیاد می شود. اینها دعا را نمی فهمند چی هست، لهذا، خیال می کنند که حالا ما خوب، قرآن را می گیریم دعا را رها می کنیم. اینها نمی فهمند که دعا اصلاً چی هست. مضامین ادعیه را نرفته اند ببینند که چی هست، به مردم چی می گوید، چه می خواهد

بکند. اگر نبود در ادعیه آلا دعای مناجات شعبانیه، کافی بود برای اینکه امامان ما، امامان بحقند؛ آنهایی که این دعا را انشا کردند و تعقیب کردند. تمام این مسائلی که عرفا در طول کتابهای طولانی خودشان یا خودشان می گویند در چند کلمه مناجات شعبانیه هست، بلکه عرفای اسلام از همین ادعیه و از همین دعاهایی که در اسلام وارد شده است از اینها استفاده کرده اند. و عرفان اسلام فرق دارد با عرفان هند و جاهای دیگر. این دعاهاست که به تعبیر بعضی از مشایخ ما^[6] می فرمودند که «قرآن، قرآن نازل است، آمده است به طرف پایین و دعا از پایین به بالا می رود، این قرآن صاعد است.» معنویات در این ادعیه- آنی که انسان را می خواهد آدم کند، آنی که این افرادی که اگر سر خود باشند از همه حیوانات درنده تر هستند- این ادعیه با یک زبان خاصی که در دعاها هست اینها این انسان را دستش را می گیرد و می بردش به بالا، آن بالایی که من و شما نمی توانیم بفهمیم، اهلش هستند.

یکدفعه آدم می بیند که کسروی^[7] آمد و کتابسوزی! مفاتیح الجنان هم جزو کتابهایی بود که سوزاند، کتابهای عرفانی را هم سوزاند. البته کسروی نویسنده زبردستی بود، ولی آخری دیوانه شده بود یا یک مغزی است که این مغز- بسیاری از شرقیها این طوری هستند که تا یک چیزی، چهار تا کلمه ای یاد می گیرند ادعایشان خیلی بالا می شود.

کسروی آخری ادعای پیغمبری می کرد- نمی توانست به آن بالا برسد آنجا را می آورد پایین. این کتاب مفاتیح الجنان یک کتابی است که مال حاج شیخ عباس قمی نیست، شیخ عباس قمی، جمع کرده اینها را، ادعیه را جمع کرده در آنجا. این آدمی که کتاب مفاتیح الجنان را سوزانده یا یک روزی برای سوزاندن امثال کتاب مفاتیح الجنان درست کرده بود این نمی دانست کتاب مفاتیح الجنان چی تویش است، شاید یک دفعه هم مناجات شعبانیه را هم نخوانده بود، فکرش این طور فکر نبود. این دعاهایی که در ماه ها هست، در روزها هست، خصوصاً در ماه رجب و شعبان و ماه مبارک رمضان، اینها انسان را همچو تقویت روحی می کند- اگر کسی اهلش باشد، ماها که نیستیم- همچو تقویت روحی می کند و همچو راه را برای انسان باز می کند و نور افکن است برای اینکه، این بشر را از این ظلمتها بیرون بیاورد و وارد نور بکند که معجزه آساست. به این دعاها عنایت بکنید. گول بعضی از نویسندگان و امثال کسروی را نخورید که ادعیه را تضعیف می کردند؛ این تضعیف، تضعیف اسلام است، نمی فهمند اینها، بیچاره اند. نمی دانند در این کتاب چه چیزها هست، همان مسائل قرآن است با لسان دیگری که لسان ائمه باشد.

لسان قرآن یک جور زبان است، زبان دعا یک جور زبان است، زبان علما و عرفا و اینها هم یک زبان دیگر است. آنکه سبکبار می کند انسان را و از این ظلمتکده می کشد او را بیرون و نفس را از آن گرفتاریها و سرگشتگیهایی که دارد خارج می کند این ادعیه ای است که از ائمه ما وارد شده اند. ائمه ما- علیهم صلوات الله- که تقریباً همه شان گرفتار به یک ابرقدرتهایی بودند که نمی توانستند یک کاری را انجام بدهند شاخص، علاوه بر آن هدایتهای زیرزمینی که می کردند این ادعیه شان برای تجهیز مردم بود، بر خلاف آن دولتهای قاهری که بودند. همین ادعیه بودند که اشخاص وقتی که ادعیه را می خواندند قوت روحی پیدا می کردند و سبکبار می شدند و شهادت برای آنها هیئن و آسان می شد.

این ادعیه در ماه مبارک رجب و خصوصاً در ماه مبارک شعبان اینها مقدمه و آرایشی است که انسان به حسب قلب خودش می کند برای اینکه مهیا بشود برود مهمانی؛ مهمانی خدا، مهمانی ای که در آنجا سفره ای که پهن کرده است قرآن مجید است و محلی که در آنجا ضیافت می کند مهمش «لیلۃ القدر» است و ضیافتی که می کند ضیافت تنزیهی و ضیافت اثباتی و تعلیمی [است]. نفوس را از روز اول ماه مبارک رمضان به روزه، به مجاهده، به ادعیه مهیا می کند تا برسند به آن سفره ای که از آن باید استفاده کنند و آن «لیلۃ القدر» است که

قرآن در آن نازل شده است.

هدف انبیا؛ رهایی انسان از نفسانیت

این ضیافت الهی انسان را منقلب باید بکند از این جهت حیوانی به آن جهت واقعی انسانی؛ از آن ظلمتهایی که اطلاع به آن داریم منقلب کند انسان را به آن نورهایی و نور مطلق که همه عالم تبع اوست. همه دعوت انبیا این بوده است که مردم را از این سرگردانی ای که دارند- هر که یک طرف می رود و هر که یک مقصدی دارد- این مردم را از اینجا دعوت کند و راه را نشانسان بدهد که این راه است؛ دیگر آن راهها که می روید رها کنید. راه همین است؛ **اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ [17] إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ [18]** آن طرف، طرف ندارد، دنیاست و ماورای آن. آنچه که مربوط به نفسانیت انسان است، شهوات انسان است، آمال و آرزوهای انسان است، این دنیاست. آن دنیایی که تکذیب شده است این عالم طبیعت [نیست]، این عالم طبیعت نور است. دل بستگیهای به این عالم انسان را بیچاره می کند. ظلمتها از این دل بستگیهایی است که ما داریم به این دنیا، به این مقام، به این مسند، به این اوهام، به این خرافات. همه انبیا آمدند برای اینکه دست شما را بگیرند از این علایقی که همه اش بر ضد آنی است که طبیعت و فطرت شما اقتضا می کند، شما را دستتان را بگیرند و از این علایق نجاتتان بدهند و واردتان کنند به **عالم نور**. اسلام هم در رأس همه ادیان است، برای یک همچو مقصدی. این ادعیه مهیا می کنند این نفوس را برای اینکه این علایقی که انسان دارد و بیچاره کرده انسان را این علایق، این گرفتاریهایی که انسان در این عالم طبیعت دارد و انسان را سرگشته کرده است، متحیر کرده است نجاتش بدهند و آن راهی که راه انسان است ببرند. راههای دیگر راه انسان نیست صراط مستقیم راه انسانیت است. و این مناجاتها و این ادعیه ای که ائمه ما- علیهم السلام- بعد از اینکه دستشان کوتاه شده بود از اینکه دعوت ظاهری خیلی واضح بکنند مردم را با این ادعیه به آن راهی که باید ببرند، راه می بردند. مقصد انبیا این نبود که بیایند یک جایی را بگیرند و یک- مثلاً- کاری برای خودشان درست بکنند، مقصد این نیست آقا! مقصد پیغمبرها این نبود که دنیا را بگیرند و آبادش کنند؛ مقصد این بود که راه را به این اهل دنیا، به این انسان ظلوم [9] و جهول، بسیار جاهل، راه را نشان بدهند که از این راه بروید. آن راهی که شما را می رساند به خدای تبارک و تعالی این راه است: **إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ** دنیاست و آن طرفش همه عالم، دنیاست و آن طرفش ما و ماورای آن طرف نور مطلق. انبیا آمدند ما را به آن نور برسانند؛ **اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أُولَئَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ [19]** طاغوت در مقابل انبیا است، در مقابل الله است.

ورود به مهمانی الهی

اگر ما در این ضیافت خدا، در این سفره ای که خدای تبارک و تعالی افرشته است برای همه، اگر ما در اینجا موفق بشویم به اینکه راهمان بدهند در این میهمان خانه بزرگ الهی، جلویمان را نگیرند- شیاطین ایستاده اند که راه را نگذارند برویم، جلو گیرند- اگر راهمان بدهند به این ضیافت ممکن است که راهی پیدا بکنیم به آنکه راه انسان است. همه راههای دیگر غلط است، راههای حیوانی است. انسان یک اعجوبه ای است که هم در او حیوانیت هست، حیوانی شهوی الی غیر متناهی و هم در او شیطنت هست الی غیر متناهی. یک موجودی است همه ابعادش غیر متناهی است؛ از هر راهی که برود آخر ندارد، هر راهی که برود هیچ آخر ندارد و راه ها همه غلط، همه اشتباه، همه منتهی به جهنم می شود الا صراط مستقیم؛ آنی که راه انسان است. اگر راهمان بدهند در این «ضیافه الله» و مستعد شده باشیم که وارد بشویم در این ضیافت خدا و در این ماه مبارک، امید است که ان شاء الله یک هدایتی شامل حالمان بشود. خودتان را تقویت کنید در این ماه مبارک، مهیا بشوید برای همه پیشامدها. در عین حالی که معنویات بود آنچه می خواستند، لکن با قوت معنویات اعوجاج هایی که در

بشر بود و در این قدرتهای بزرگ بود، این اعوجاجها را می خواستند مرتفع کنند. یک چوپان^[11] با عصایش پا می شد می رفت فرعون و آن بساط فرعون را می رفت دعوت می کرد که بیا مسلمان شو، بیا آدم شو. یک صغیر یتیم^[12] چوپان زاده یا چوپان از حجاز پا می شود همه دولتها را دعوت می کند که بیایید آدم بشوید؛ برای این است که آدم کنند همه را. مقصد این است که ماها آدم بشویم و مع الأسف، مشکل است. یک مثلی هست که می گفتند که ملاً شدن چه آسان، آدم شدن چه مشکل. مرحوم شیخ ما- رحمه الله- مرحوم آشیخ عبد الکریم^[13] - رحمه الله- می فرمود که ملاً شدن چه مشکل، آدم شدن محال است، مثل محال می ماند. انبیا آمده بودند که این محال را جامه عمل به آن بپوشند. این قدر دست و پا نزنید این طرف و آن طرف بروید. شما خدا را می خواهید، بروید دنبال همان که می خواهید. فطرت شما توجه به خدا دارد، خودتان متوجه نیستید. همه فطرتها توجه به خدا دارد. این ماه رمضان و هر ماه رمضان دیگری مهیا کنید خودتان را. در این روز آخر- فرضاً- آخر شعبان است شاید، بیشتر مهیا کنید و مهیا کنیم خودمان را برای ورود در «ضیافه الله»؛ در مهمانی خدا که ان شاء الله با سلامت نفس، با نور هدایت خدای تبارک و تعالی وارد بشویم در این ماه عزیز معظم و فرق بکنیم. در این ماه فرق داشته باشیم با سایر ماهها و دنبال این باشیم که ان شاء الله «لیلۀ القدر» را دریابیم، برکات «لیلۀ القدر» را که قرآن در آن نازل شده است، همه سعادت عالم در آن شب نازل شده است و از این جهت، از همه شبهای عالم بالاتر است، این را بتوانیم ادراک بکنیم، درک بکنیم. خداوند ان شاء الله، شماها را توفیق بدهد که با سلامت و سعادت وارد در «ضیافه الله» بشوید و از آن مائده های آسمانی که قرآن و ادعیه است ان شاء الله، همه مان مستفیض بشویم و با یک روح سالمی وارد بشویم و «لیلۀ القدر» [را] هم دریابیم، **سَلَامٌ هِيَ حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ**.^[14] و السلام علیکم و رحمه الله و برکاته.

^[11] - اشاره به کودتای نافرجام «نوزه».

^[12] - اشاره به شاپور بختیار، آخرین نخست وزیر رژیم پهلوی.

^[13] - بحار الأنوار، ج ۹۳، ص ۳۵۶، ح ۲۵: «شما به مهمانی خدا دعوت شده اید».

^[14] - اقبال الاعمال، ص ۶۸۵

^[15] - آقای محمد علی شاه آبادی، استاد عرفان امام

^[16] - احمد کسروی تبریزی از نویسندگان و تاریخ نگاران معروف با پنجاه اثر که در آثار خود از استعمال واژه های عربی پرهیز داشت. او با آنکه در جوانی لباس روحانیت بر تن داشت بعدها به عنصری ضد دین و ضد روحانی مبدل شد و پیشنهاد کرد تمام کتابهایی که به زبان عربی و درباره دین نوشته شده است از جمله، قرآن کریم و مفاتیح الجنان را آتش زنند. وی سرانجام هنگام مراجعه به دادگستری توسط یکی از فدائیان اسلام ترور شد.

^[17] - سوره فاتحه الكتاب، آیه ۵

^[18] - سوره هود، آیه ۵۶: «هر آینه پروردگار من بر راه راست است»

^[19] - بسیار ستمکار.

^[20] - سوره بقره، آیه ۲۵۷: «خدا یار اهل ایمان است. آنان را از تاریکیهای جهان بیرون آرد و به عالم نور برد، و آنان که راه کفر گزیدند یار ایشان طاغوت است. آنها را از عالم نور به تاریکیهای گمراهی درافکند»

^[21] - حضرت موسی بن عمران (ع).

^[22] - حضرت محمد بن عبد الله (ص)

^[23] - آقای عبد الکریم حائری یزدی (۱۲۷۶-۱۳۵۵ ه. ق.) از بزرگان فقها و مراجع شیعه که از شاگردان سید محمد فشارکی، میرزا محمد تقی شیرازی و آخوند خراسانی بود. وی در سال ۱۳۳۲ ه. ق. از عتبات به اراک آمد و حوزه علمیه آنجا را رونق داد و سپس در سال ۱۳۴۰ ه. ق. به قم آمد و حوزه علمیه را در این شهر بنیان گذارد. وی استاد اصلی امام در درس فقه و اصول می باشد

^[24] - سوره قدر، آیه ۵: «این شب [شب قدر] رحمت و سلامت و تهنیت است تا صبحگاه».

صحیفه امام، ج ۱۱، ص: ۲۶۲

سخنرانی [در جمع اهالی کنگاور (خصوصیات حکومت اسلامی)]

زمان: ۲۵ آذر ۱۳۵۸ / ۲۶ محرم ۱۴۰۰

مکان: قم

موضوع: جامعیت مکتب اسلام - خصیصه های حکومت اسلامی

حضور: اهالی کنگاور

بسم الله الرحمن الرحيم

اسلام، کاملترین مکاتب

ان شاء الله خداوند همه تان را حفظ کند. موفق باشید. هم خواهرها را هم برادرها را.
ان شاء الله خداوند در تحت پوشش اسلام و زیر سایه امام زمان - سلام الله علیه - همه را حفظ کند. و همه با
کوشش واحد همان طور که تا این حد رسیدیم ان شاء الله برسیم به آنجایی که اسلام را بتوانیم در همه جا
بسط بدهیم.

اسلام یک مکتبی است که مع الأسف، شناخته نشده است یا کم شناخته شده است.
نگذاشتند که اسلام را توده های مردم بشناسند. حتی حکومت اسلامی که یک امر ضروری بوده است در احکام
اسلام، در بین ملت های اسلامی مطرح نبوده است. خیال می کردند حکومت اسلامی مثل حکومت این رژیم های
متداول عالم است. اسلام همه چیز است. برای اینکه دستور خدای تبارک و تعالی است. و برای همه ابعادی که
انسان دارد. در هیچ رژیمی از رژیم های دنیا این مسائلی که در اسلام مطرح است مطرح نیست.

در دنیا [در] تمام حکومتها همان مسئله حکومت مطرح است، و اکثرشان حکومت جائرانه است، اگر نگوئیم
همه شان.

در اسلام حکومت یک راهی است، برای آنکه مقصد اسلام است، و این تعلیماتی که از اسلام آمده است هم
شامل زندگی طبیعی انسان است. لکن مقصد این نیست. و هم شامل ترقیات معنوی انسان است، تا برسد به
جایی که انسان یک انسان الهی بشود که آن مقصد است تمام دستورات اسلام برای ترقی دادن انسان است از
عالم طبیعت به ماورای عالم طبیعت.

انبیا آمده اند که مردم را دستشان را بگیرند و از این ظلمتهایی که در این عالم هست نجات بدهند و به **عالم
نور** برسانند.

همه چیز وسیله رسیدن به عالم نور است، که اصلاً در حکومتها و رژیم های عالم این مطلب مطرح نیست. یک
مطلبی بوده است که مطرح شده است در مکتب انبیا، و دستورات انبیا عمل نشده است تا حالا. در زمان خود
رسول الله هم یک قدریش عمل شده است. تبلیغ شده است لکن، باز نشده، آن طور که می خواستند. در زمان
امیر المؤمنین سلام الله علیه - هم همین طور. نشده است آن که می خواستند. و بعدها هم که دیگر
حکومت های جور که آمده اند؛ مثل خلفای بنی امیه و بنی العباس، و بعد هم حکومت هایی که بین مسلمین بوده
است.

رژیم شاهنشاهی، بدترین حکومتها

رژیم شاهنشاهی که بدترین حکومتها در عالم بوده است یا از بدترین حکومتها، هیچ ارتباطی با اسلام نداشته است، و هیچ مسائل اسلام در آن مطرح نبوده. گاهی ادعای یک مطلبی، مثلاً، ملاحظه کردید که محمد رضا ادعا می کرد که عدالت اجتماعی، عدالت اسلامی. لکن او خبر نداشت از این که عدالت اسلامی چی هست. از اسلام چیزی نمی دانست.

از این جهت اسلام باید گفت که غریب است. همان طوری که غربا را کسی نمی شناسد اسلام را هم نگذاشتند شناسایی بشود. «اصل حکومت در اسلام» مطرح نشده است. هر وقت صحبتش پیش می آید، حتی بین خود مسلمانها، باز صحبت می شود به این که خوب این امر سیاسی است؛ به ما چه ربط دارد. روحانیت باید از سیاست جدا باشد! مسجد مال روحانیون، فقط بروند توی مسجد! اسلام را حبسش کرده اند توی مسجد. فقط در صورتی که اسلام در همین قشر دنیایی و طبیعی اش هم در میدان بیشتر بوده تا مسجد.

رسالت پیامبران، نجات انسانها

زمان رسول الله سیزده سالی که در مدینه بودند هیچ سالی بی جنگ نبود. همه اش جنگ بود. جنگ نه جنگی که این حکومتها می کنند. برای رساندن مردم به سعادت.

پیغمبرها می بینند که مردم غرق دارند می شوند؛ غرق در آتش می شوند. آنها می بینند آن ظلمتهایی که به ماها احاطه کرده است، و آن چیزهایی که ما را دارد می کشد طرف چاه ویل؛ جهنم. آمده اند که ماها را نجات بدهند. با موعظه نجات بدهند. با زور نجات بدهند.

پیغمبر اکرم- در یک جایی نقل است که- دیدند که یک عده ای را اسیر کرده اند و دارند می آورند. - این طور هست که- فرمود من باید با غل و زنجیر اینها را به بهشت ببرم.

پیغمبرها آمدند که مردم را هدایت کنند. نیامدند جهانگیری کنند. نیامدند که سلطنت کنند. نیامدند که یک قدرتمندی کنند. همه قدرتهایشان را روی هم می گذارند که نجات بدهند این انسانی که باید یک موجود الهی باشد. یک موجود ملکوتی باشد، و حالا از حیوان پست تر شده است. آنها برای این خدمت آمده اند. برای خدمت به انسان آمده اند.

انسان اصلش بحث آنهاست، و ساختن انسان بحث آنهاست. دیگر رژیمها اصلاً به این مطلب توجهی ندارند، و نمی دانند قصه چیست. نمی فهمند اینجا را. آنها همان جهات حیوانی را تقویت می کنند. جهت سبعی^[1] را تقویت می کنند. آدم خوری را، آدم کشی را. انبیا می خواهند مردم را از این ظلمتها، از این گرفتاریها، از این ظلمها، از این ستمگریها بیرون بیاورند.

ظلم ستیزی و عدالت گستری

کوشششان این است. کوشش همه مردم باید این باشد که زیر بار ظلم نروند. همان طوری که ظلم حرام است، زیر بار ظلم رفتن هم حرام است. مظلوم شدن غیر زیر بار ظلم رفتن است. آدم باید تا آنجا که قدرت دارد زیر بار ظلم نرود. یک وقت زور است دیگر، چه بکند؟ باید تن ندهد به ظلم. کوشش کند که ظلم را برطرف کند. در دستورات اسلام است که اگر کسی آمد توی خیابان، حمله کرد به کسی بکشیدش. دفعش کنید و لو کشته بشود. اگر کسی آمد حمله کرد به شما، و لو بخواهد مالتان را ببرد دفعش کنید، و لو کشته بشود. جلو ظلمش را بگیرید. نباید انسان تن در بدهد به اینکه یک کسی بیاید به او ظلم کند. حکومت اسلامی اگر پیدا شد قطع ریشه ظلم است. یعنی حاکمش هم نمی تواند ظلم بکند. رئیس دولتش هم نمی تواند ظلم بکند. اولاً موظف است نکند. ثانیاً بخواهد بکند نمی گذارند او را. حکومتهای اسلامی حکومتهای عدالت است. برای عدالت آمده اند.

حکومتها نیامدند که به مردم بزرگی بفروشدند. حکومتها خدمتگزار باید باشند. اگر از خدمتگزاری تخلف بکنند

خلاف موازین اسلام است. این طور نبوده است که حکومت‌های صدر اسلام بخواهند که یک آقای به مردم بفروشند. بخواهند که قدرتمندی کنند. آنها برای خدمت به مردم و جنگ‌هایی که می‌کردند هم، خدمت به مردم بوده و تمام اقداماتشان برای این بوده است که مردم را نجات بدهند.

آرامش قلبی در حکومت اسلامی

اگر ماها همه بتوانیم دست به دست هم بدهیم و این نهضت را به نتیجه برسانیم به طوری که محتوای این جمهوری اسلامی تحقق پیدا بکند، و آن طوری که دستورات اسلام است عمل بشود، برای همه گروه‌ها رفاه هست، آرامش قلبی و طمأنینه هست.

یکی از بزرگترین نعمتهای خدا این است که انسان قلبش آرام باشد. با زیر سلطه اجانب و بدتر از او زیر سلطه حکومت‌های جور رفتن قلبها مطمئن نمی‌شود. نمی‌داند حالا که دارد می‌رود به بازار، آیا «سازمان امنیت» می‌آید، یک بهانه ای می‌گیرد. یا آن پاسبان می‌آید، یک بهانه ای می‌گیرد. و او را به حبس می‌اندازند یا نه. در اسلام این مسائل اصلاً مطرح نیست. در اسلام هر کس باید از خودش بترسد. از حکومت نباید بترسد. برای اینکه حکومت عدل است. اگر خودش کاری کرد که باید بهش رسیدگی بشود، خودش ظلم کرد، حکومت عدل جلوی این ظلم را باید بگیرد. اما، حاکم اسلامی یک قدم برای ظلم

و تعدی بر نمی‌دارد. دستورات اسلام است این. یک پاسبانی که اسلامی است تعدی به هیچ کس نمی‌کند. یک ارتش اسلامی نباید تعدی کند به کسی. همه باید خدمت ملت‌ها را بکنند. شما دعا کنید که دست اینهایی که الآن دارند اخلال می‌کنند به این جمهوری اسلامی، اخلال می‌کنند به این نهضت کوتاه بشود. و ان شاء الله همه تان با سعادت و سلامت و صحت این راه را طی بکنید تا این مراحل دیگری هم که هست تحقق پیدا بکند. و همه ملت مطمئن باشند که اسلام به صلاح همه است ان شاء الله.

صحیفه امام، ج ۹، ص: ۴۵۹

سخنرانی [در جمع اقشار مختلف مردم (رهایی از غربزدگی)]

زمان: ۱۷ شهریور ۱۳۵۸ / ۱۶ شوال ۱۳۹۹

مکان: قم، مدرسه فیضیه

موضوع: رهایی از غربزدگی - تبیین «ایام الله»

مناسبت: سالگرد ۱۷ شهریور

حضار: اقشار مختلف مردم

بسم الله الرحمن الرحيم

هدف بعثت انبیا

در قرآن کریم می فرماید که ما موسی را فرستادیم به سوی قومش: **أَنْ أَخْرِجَ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ ذَكَّرَهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ** ^[1] دو تا مأموریت به حضرت موسی می دهد خدای تبارک و تعالی: یکی اینکه مردم را از ظلمات خارج کن به نور. و یک مأموریت دیگر اینکه: **ذَكَّرَهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ** اینها را متذکر کن به ایام خدا. همه انبیا مبعوث اند به اینکه مردم را از ظلمتها به نور خارج کنند. خدای تبارک و تعالی هم می فرماید که **اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ** ^[2] طاغوت را در مقابل خودش قرار می دهد. خدای تبارک و تعالی شغل طاغوت را هم بیان می فرماید. همان طوری که خداوند ولی مؤمنین است و مؤمنین را از ظلمات، از همه انواع ظلمات و تیره گی ها به سوی نور می برد؛ در مقابل، ولی کفار طاغوت است، و آنها را از نور به ظلمات می کشد. این دو مطلبی است مقابل هم: اخراج از ظلمات به نور؛ ظلمتها و تاریکیها را زدودن و به نور رساندن ملت. در مقابل، نورها را از بین بردن و مردم را به ظلمت کشیدن. این شغل طاغوت است؛ آن هم امر خدا.

غربزدگی و ظلمت

تمام نارواییها ظلمات است. تمام عقب افتادگی ها ظلمت است. تمام توجه های به عالم طبیعت ظلمت است. همه غربزدگی ها ظلمت است. اینهایی که توجهشان به غرب است، توجهشان به اجانب است، قبله شان غرب است، رو به غرب دارند، اینها در ظلمات فرو رفته اند؛ اولیایشان هم طاغوت است. ملت های شرقی که به واسطه تبلیغات داخل و خارج، به واسطه تعلیمات عمال داخلی و خارجی، رو به غرب آورده اند و قبله آمالشان غرب است و خودشان را باخته اند و نمی شناسند خودشان را، مآثر و مفاخر خودشان را گم کرده اند و خودشان را باخته اند و گم کرده اند و به جای آنها یک مغز غربی نشسته است، اینها اولیایشان طاغوت است؛ و از نور به ظلمات وارد شده اند. و همه بدبختیهای شرقیها هم، از آن جمله ماها، همه گرفتاریهای ما و بدبختیهای ما هم، همین است که خودمان را گم کردیم، یک کس دیگر به جای ما نشسته است و لهدا می بینید که هر چیزی که در ایران هست تا یک اسم غربی نداشته باشد رواج ندارد. داروخانه هم باید اسم غربی داشته باشد. کارخانه های ما هم که پارچه می بافند باید آن حاشیه اش خط غربی باشد؛ اسم غربی هم رویش بگذارند. خیابانهایمان هم باید یک اسم غربی داشته باشد. همه چیزمان باید رنگ غربی داشته باشد. کتاب هم که می نویسند همین کتاب نویس ها، همین روشنفکرها، بعضیشان کتاب هم که می نویسند، یا

یک اسم غربی روی آن می گذارند؛ یا مطالب را وقتی ذکر می کنند، استشهاد می کنند به قول یک نفر غربی. عیب هم این است که هم آنها غریزه هستند، و هم ماها! اگر کتابها آن اسمها را نداشته باشد، اگر فاستونی آن اسم را نداشته باشد، اگر دواخانه آن اسم را نداشته باشد، کمتر به آن توجه می شود. وقتی به کتاب زیاد توجه می شود که از اول که انسان وارد می شود هی اصطلاح غربی ببیند؛ هی الفاظ غربی ببیند. الفاظ خودشان را فراموش کنند؛ لغت خودشان را فراموش کنند؛ مفاخر خودشان را بکلی فراموش کرده اند؛ دفن کرده اند؛ و به جای آن دیگران را نشانده اند. اینها همه ظلمتهایی است که طاغوت ما را از نور به این ظلمتها وارد کرده است.

گسترش غربزدگی توسط رژیم پهلوی

همین طاغوت زمانهای اخیر، زمانهای ما، همینها، دامن زدند به این غریزدگی. هر چیزی را به غرب نسبت داده اند. هر مطلبی را از غرب گرفته اند. هر مَفْخَری را از غرب گرفتند و به خورد ما دادند. دانشگاه های ما هم در آن زمان دانشگاه های غربی بود. اقتصادمان هم غربی؛ فرهنگمان هم غربی. اصل خودمان را بکلی از یاد بردیم؛ و به جای خودمان یک موجود غربی نشانیدیم. به مجرد اینکه یک کسی مریض می شود، می گویند باید بروند انگلستان، باید بروند اروپا، با اینکه اطبا اینجا هم هست. در ذهن من این است که یکی از بستگان محمد رضا مخلوع ملعون، لُوزتین پیدا کرده بود؛ از اروپا برای او یک کسی که عمل لوزه بکند، آوردند! در صورتی که برای اطبای اینجا عمل لوزه یک عمل آسانی است. این چه می فهماند به عالم که یک کسی که در رأس یک مملکت به زور واقع شده و او را شناختند به اینکه شاه مملکت است برای لُوزتین هم طبیب قائل نباشد که در ایران هست؟ این به طب ایران و به طبیب ایران چه لطمه وارد می کند؟ چه خیانتی است این به ملت ایران که ملت ایران معرفی بشود به اینکه در سرتاسر کشور ما یک طبیبی که لُوزتین را بتواند عمل بکند نیست، از این جهت از خارج می آورند که لُوزتین را عمل کند؟ این چه قدر کمک می کند به استعمار؛ چه قدر کمک می کند به غرب؛ و چه قدر حیثیت ملت ما را از بین می برد. وقتی که او این کار را کرد، مردم هم تا آن زمان همه آنها چشمشان به این بود که چه می کند این آدم، آنها هم وقتی که مریض پیدا می کردند حتی الامکان باید بروند به خارج، در صورتی که اطبا ما داریم. در آن زمان جوانی، من یادم هست که چشم من ضعیف شد، که الان هم ضعیف هست. و در آن وقت امین الملک - خداوند رحمتش کند - طبیب چشم بود. من رفتم تهران برای اینکه چشمم را معالجه کنم. یک کسی که با ما آشنا و با او آشنا بود گفت برویم پیش امین الملک. و ایشان نقل کرد - آن آقا نقل کرد - که فلان الدوله چشمش [ضعیف] شده بود، رفته بود اروپا پیش اطبای آنجا. آنجا پیش آن طبیبی که رفته بود، پروفیسوری که رفته بود، گفته بود که اهل کجا هستی؟ اهل ایران، تهران. گفته بود مگر امین الملک نیست آنجا؟ گفته بود یا هست، یا نمی شناسیم. آن طور که آن آقا نقل می کرد، گفته بود امین الملک از - مثل اینکه همچو چیزی از ما بهتر است. طبیب خوب داریم، لکن مغزهایمان مغزهای غربی شده است، خود طبیبها هم همین طورند. خودشان هم وقتی پیش خودشان بروید می گویند دیگر باید بروی اروپا. برای اینکه خودشان هم مغزشان این طوری شده، خودشان را گم کرده اند. قدرت را از دست داده اند. حیثیت [و] ملیت خودشان را از دست داده اند؛ و [از] دست داده ایم همه مان.

استقلال در گرو خروج از غربزدگی

تا این ملت از این غریزدگی بیرون نیاید استقلال پیدا نمی کند. تا این نویسنده های ما کتابهایشان به این وضع است که هر مطلبی که مال خود ما هم هست وقتی بخواهند بیان بکنند استشهاد به قول فلان خارجی می کنند، فلان غربی می کنند، تا از این وابستگی شماها در نیایید، استقلال پیدا نمی کنید. تا این خانم ها - شما را نمی گویم. شما توده هستید، آن خانم ها را می گویم - تا اینها توجهشان به این است که فلان چیز باید، فلان مد [باید] از غرب به اینجا بیاید، فلان زینت باید از آنجا به اینجا سرايت بکند، تا یک چیزی آنجا پیدا می شود

اینجا هم تقلید می کنند، تا از این تقلید بیرون نیایید، نه می توانید آدم باشید؛ و نه می توانید مستقل باشید. اگر بخواهید مستقل باشید، اگر بخواهید شما را به اینکه یک ملتی هستید بشناسند و بشوید یک ملت، از این تقلید غرب باید دست بردارید. تا در این تقلید هستید، آرزوی استقلال را نکنید. تا این نویسنده های ما، نویسندگان ما، همه حرفهایشان غربی است، این را دست از آن برندارند، امید نداشته باشند که ملتشان مستقل بشود. تا این اسمهایی که در خیابانها و در داروخانه ها و در کتابها و در پارچه ها و در همه چیزتان، فقط مساجد است که اسماء خارجی را ندارند! آن هم برای اینکه روحانیون تا حالا به حسب نوعشان آن جور نشده اند؛ و الا همه چیز باید یک اسم غربی داشته باشد. هم آنهایی که می نویسند اسم غربی می گذارند؛ هم شما که می خواهید بخوانید. اینهایی که می خواهند بخوانند تا یک اسم آن طور نباشد به آن اقبال نمی کنند. **وَالَّذِينَ كَفَرُوا** **أُولَئِكَ هُمُ الطَّغُوتُ** آنهایی که کافر هستند، کفران نعمت خدا را می کنند؛ مستور است واقعیات پیش آنها، در سطح و در تیره گی هستند، که اینها اولیایشان طاغوت است. کار طاغوت چیست؟ **يُخْرِجُهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ** از نور، از نور مطلق، از هدایت، از استقلال، از ملیت، از اسلامیت، اینها را بیرون می کند و وارد می کند در ظلمتها. در این ظلمات اینها را وارد می کند.

شرق باید خود را بازیابد

ماها الآن خودمان را گم کردیم، مفاخر خودمان را الآن گم کردیم. مآثر خودمان را گم کردیم. تا این گم شده پیدا نشود، شما مستقل نمی شوید، بگردید پیدایش کنید، بگردید شرق را پیدا کنید. تا ما این طور هستیم، تا نویسنده های ما آن طور است، تا روشنفکرهای ما آن طور فکر می کنند، تا آزادیخواهان ما آن طور آزادی غربی را می خواهند، همین است که هست. فریاد می زنند که اختناق است، اختناق است، آزادی نیست! چه شده است که آزادی نیست؟ نمی گذارند این آخوندها، زنها و مردها را با هم توی دریا برونند بغلطند! این آخوندها نمی گذارند که این جوانهای ما آزاد باشند برونند در مشروبخانه ها و در قمارخانه ها و در فحشا فرو برونند، آزادی نیست! اینها نمی گذارند که رادیو و تلویزیون ما، زندهای لخت را نشان بدهد و آن وجه وقیح را، فزیح را، قبیح را، و بچه ها و جوانهای ما را مشغول کند!

آزادی وارداتی و غربی، تخدیرکننده افکار جوانان

این یک آزادی وارداتی است که از غرب آمده است. «آزادی استعماری» است. یعنی ممالک مستعمره را دیکته کردند به آنهایی که خائن به مملکت هستند به اینکه ترویج این آزادی ها را بکنید. آزادند که هروئین بکشند، چه بکنند. آزادند که افیون بکشند، آزادند که به قمارخانه ها برونند، آزادند که به عشرتخانه ها برونند، آزادند که به سینماها برونند. نتیجه چه؟ نتیجه اینکه این جوانهایی که باید برای یک مملکت و برای سرنوشت یک مملکت فعالیت داشته باشند نسبت به سرنوشت مملکت بی تفاوت باشند.

تمام نظرشان به این است که کی شب بشود ما سینما برویم؛ و کی تابستان بشود ما دریا برویم! همه نظر این است. یک آدم افیونی نمی تواند فکر کند برای یک مملکت. یک آدمی که مغزش به موسیقی عادت کرد نمی تواند برای مملکت مفید باشد. و اینهایی که بازی خوردند از خارج، یا بازی نخورده عمال خارج هستند، و ترویج موسیقی می کنند، ترویج فحشا می کنند، ترویج این کارهایی که جوانهای ما را به تباهی می کشد می کنند، اینها نتیجه کارهایشان این است که یک مملکت را که قدرتش باید از جوان سرچشمه بگیرد، باید جوان، آن قدرت را داشته باشد تا اداره بکند، این قدرت را از جوان می گیرند. این فکر اینکه چه می گذرد به این مملکت، حکومتها چه می کنند با این مملکت، محمد رضا چه به سر این مملکت آورد، این فکر از توی کله ها بیرون می رود. تمام توجه، تمام این مغز، مغز موسیقی می شود. به جای مغز جدی، مغز لَهوی می نشیند. باید یک آدمی باشد که به سرنوشت خودش فکر کند، این فکر را از او گرفته اند. این آزادی است که «آزادی

استعماری» باید به آن بگوییم. غیر آزادی است که در ملت باید باشد. آزادی است که از خارج وارد شده است و ماها را این طور کرده است؛ جوانهای ما را این طور کرده است. جوانها آنهايي که عادت بکنند، چند روز عادت بکنند به این کارها، به این عشرتها، به این چیزهایی که در سینماها می کردند و نمایش می دادند، این دیگر در فکر اینکه نفت ما را کی می برد و آهن ما را کی می برد و گاز ما را کی می برد، این به این فکرها دیگر نیست. چه کار دارم، بگذار عیش و عشرتم را بکنم! مگر بیکارم که بروم و قتم را صرف کنم برای این چیزها. این طور ما را بار آوردند. تا جوانها را این نویسندگان بی انصاف ما نجات ندهند و آزادی سالم را ترویج نکنند و آزادی فاسد را جلویش را با قلم و قدم نگیرند، امید اینکه یک مملکت آزاد مستقل داشته باشیم را به گور باید ببریم.

موسی - علیه السلام - مأمور شد:

أَنْ أُخْرِجَ؛

قومت را از ظلمات به نور [ببر] مأموریت این است. مأموریت همه انبیا این است که اینها را از این ظلمتها، از این چیزهایی که بر خلاف مسیر انسانیت است، بر خلاف مسیر ملیت است، اینها را خارج کند، و متوجه به نور کند، وارد کند در نور وحی و نورانی باشد. قلب نورانی نمی تواند ببیند که مآثر و مفاخرش را دارند زیر پا می گذارند و حرف نزنند. نمی تواند یک قلب نورانی ببیند که ملتش را به این دلت کشیدند و افرادش در اطراف تهران هم باز یک سوراخ منزلشان است و این صحبت نکند. و آنها می خواهند که شما را جوری بار بیاورند که در همه امورشان بی تفاوت باشید؛ نپرسید که چرا این مستمندان به حال مستمندی باقی مانده اند، و نفتهای ما را دیگران می بردند، نپرسید و در ذهنتان اصلاً نیاید. در ذهن وارد نشود که یک همچو گرفتاریهایی هم ما داریم. شما حالا را ملاحظه نکنید که نور وارد شده است در قلبهای شما؛ شما پانزده سال پیش از این، بیست سال پیش از این را ملاحظه کنید ببینید که هیچ مقاومتی بود در مقابل آنهايي که همه چیز ما را می بردند؟ نبود. کاری نداشتند به این حرفها. یک دسته ای گاهی وقت یک نفی می زدند. نه توی مجلسمان صحبت بود و نه توی مسجدمان صحبت بود؛ و نه توی دانشگاهمان صحبت بود، هیچ جا.

سخنی درباره ایام الله

امر دومی که فرموده است خدای تبارک و تعالی به حضرت موسی: **وَ ذَكَّرَهُمْ بِأَيَّامِ اللَّهِ** اینها را متذکر کن به «ایام خدا». همه ایام مال خداست؛ لکن بعضی از ایام یک خصوصیتی دارد که برای آن خصوصیت «یوم الله» می شود. روزی که پیغمبر اکرم هجرت کردند به مدینه، این روز «یوم الله» است. روزی که مکه را فتح کردند «یوم الله» است. یوم قدرت نمایی خداست که یک یتیم را که همه رَفَضَش ^{۱۱۱} کرده بودند، نمی توانست زندگی بکند تو وطن خودش، تو خانه خودش، بعد از چندی فتح مکه به دست او شد؛ و آن قُلْدَرها و آن ثروتمندها و آن قدرتمندها همه در تحت سیطره او واقع شد، و فرمود:

أَنْتُمْ الطُّلُقَاءُ ^{۱۱۲}

دیگر آزادتان کردم، بروید؛ این «یوم الله» است. یوم خوارج، روزی که امیر المؤمنین - سلام الله علیه - شمشیر را کشید و این فاسدها را، این غده های سرطانی را درو کرد، این هم «یوم الله» بود. این مقدس هایی که پینه بسته بود پیشانی شان، لکن خدا را نمی شناختند، همینها بودند که کشتند امیر المؤمنین را! قیام کردند در مقابل امیر المؤمنین - سلام الله علیه - از لشکر خودش بودند، قیام کردند در مقابل او. برای خاطر آن قضایایی که در صفین واقع شد و امام - علیه السلام - دید که اگر اینها باقی باشند فاسد می کنند ملت را، تمامشان را کشت، الا بعضی که فرار کردند؛ این «یوم الله» بود. روزهایی که خدای تبارک و تعالی برای تنبیه ملتها یک چیزهایی را وارد می کند، یک زلزله ای وارد می کند، یک سیلی وارد می کند، یک طوفانی وارد می کند، که شلاق بزند به

این مردم که آدم بشوید، اینها هم «یوم الله» است. چیزهایی است که به خدا مربوط است.

«ایام الله» ۱۵ خرداد و ۱۷ شهریور

از آن «یوم الله» ها ۱۵ خرداد بود. ۱۵ خرداد هم از «ایام الله» بود که یک ملت ایستاد در مقابل یک قدرت و کاری کرد که پنج ماه تقریباً حکومت نظامی شد. منتها قدرت نداشت ملت؛ باز اجتماع درست نشده بود، بیدار نشده بودند، شکست خوردند. نه شکست؛ به حسب ظاهر؛ و آلا از همان جا مبدأ پیروزی ملت است. ۱۷ شهریور هم، که امروز ما اینجا مجتمع هستیم، آن ۱۷ شهریور سال گذشته «مِنْ آیام الله» آن هم از ایام خدایی بود که یک ملت، زن و مردش، جوان و غیر جوانش، بایستند و خون بدهند برای احقاق حق. این روز خداست. ۱۷ شهریور «مِنْ آیام الله» است، باید متذکر باشید. باید یادآوری کنید این «ایام الله» را. چنانچه کردید، از یاد نباید بروید این «ایام الله» برای اینکه این ایامند که آدم سازند. این ایام است که جوانهای ما را از عشرتکده ها بیرون می آورد به میدان جنگ می برد. این ایام الهی هست که ملت ما را بیدار می کند، و بیدار کرد. امر می کند: **ذَكِّرْهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ**؛ «ایام الله» را در ذکر مردم وارد کن. یادتان نرود این ایام بزرگی که بر ملت ما گذشت، و «ایام الله» بود؛ مثل «۱۵ خرداد»؛ مثل «۱۷ شهریور». آن روزی که این خبیث^{۱۵} فرار کرد از «ایام الله» بود؛ که یک ملتی که هیچ نداشت یک قدرت را شکست، به طوری که نتوانست بماند. نه قدرت خودش، قدرت همه؛ دنیا ایستاده بود مقابل شما، من مطلع بودم، دنیا ایستاده بود پشتیبان، پشتیبان خودش اول؛ پشتیبان وارث آن، که این شخص بختیار باشد، ثانیاً ایستاده بودند دنبال او که نگهشان دارند. دو دستی امریکا چسبیده بود که شاه را نگه دارد. وقتی او فرار کرد، دودستی چسبیده بودند بختیار را نگه دارند. می فرستادند پیش ما که این از ماست، این مال ماست! نوکر بودند اینها، و این را بعید ندانید که یک نفر را ده سال، پانزده سال، بیست سال، با یک صورتی نگه دارند؛ به یک صورت ملی، صورت دروغی ملی، صورت ملی کاذب، نگه دارند برای یک روز که به دردشان می خورد. ممکن است بیست سال یک کسی تو مسجد نماز بخواند و عرض می کنم که عبادت به جا بیاورد که یک روز برای آنها کار بکند! این ممکن است. و ممکن است یک نفر آدم ده بیست سال ادعای صداقت بکند و ملیت بکند و فحش هم بدهد به خارجیها، مقاله هم بنویسد به ضد آنها، تا در دل مردم درست جاگیر بشود، برای یک روز. آن یک روز، آن روزی بود که وقتی او رفت او جایش باشد برای حفظ منافع اجنبیها. هیچ بعید شما ندانید اینها را. چنانچه شد و واقع شد و دیدید و به ما می گفتند که زود است؛ شما حالا نروید زود است، حالا حالا شما به ایران نروید. می خواستند جمع و جور کنند قدرت خودشان را و آشفتگیها را تمام کنند که دیگر امکان رفتن نباشد، آن هم یکی از «ایام الله» بود.

و یکی از ایام بزرگ خدای تبارک و تعالی آن شبی بود که کودتا کردند اینها. آن شبی که ما تهران بودیم و روز هم اعلام حکومت نظامی شد که روز هم کسی بیرون نیاید و آن شب، - بعدها به ما اطلاع دادند- اینها آن شب بنا داشتند که تمام سران قوم، هر کس گوشش می جنبید بکُشند و تصفیه کنند تا تمام بشود کار، خدا نخواست، آن قیام ملت و آن قیام نورانی ملت، ملت متعهد که بعدش که اینها قیام کردند، نیروهای آن طرف هم به این طرف ملحق شدند، هی ملحق شدند، یک مسئله ای بود که الهی بود و «مِنْ آیام الله» بود. این را از یاد نبرید که تمام چیزها را جمع کردند و تمام کیدها را درست کردند برای اینکه در یک شب بریزند کودتا کنند و همه اشخاصی که احتمال می رود یک کاری از آنها بیاید همه را از بین ببرند، ملت را باز برگردانند به آن حال اول، خدا نخواست. این یکی از «ایام الله» بود که شما ملت شریف نورانی با قلبهای پُر از ایمان نترسیدید و آن روز ریختید به خیابانها، با اینکه اعلام حکومت نظامی بود، ریختید به خیابانها، و خنثی شد آن چیزی که آنها می خواستند. می خواستند خیابانها خلوت بشود، تانکها را بیاورند همه جا مستقر بکنند، و شب مشغول آن جنایت بشوند. خدای تبارک و تعالی به داد این ملت رسید. و آن روز یکی از ایام الله بزرگ است. همه قدرتها

دنبال اینها بودند. همه قدرتها، نه فقط قدرت ابرقدرت؛ دیگران هم بودند. آنهايي که به نرخ روز کارهایشان را می کنند؛ نان به نرخ روز می خورند. همه آن روز پشتمانی می کردند، مع ذلک خدای تبارک و تعالی به شما مرحمت فرمود، شما را بر این قدرتهای بزرگ پیروز کرد و دست اجانب را از مملکت شما کوتاه کرد. و ان شاء الله تا آخر کوتاه است. این ایام یادتان باشد؛ از یادتان نبرید. این ایام بزرگ الهی که از «ایام الله» است اینها را یادتان باشد. یادتان نرود که ما یک ۱۵ خرداد داشتیم، ۱۵ خرداد مبدأ نهضت اسلامی ایران است. یادتان نرود که ما یک ۱۷ شهریور داشتیم. ۱۷ شهریور از «ایام الله» است. و باید یادمان نرود این را. آن قدر شهید دادیم و آن قدر خون دادیم ما آن روز و در مقابل اجانب و در مقابل وابستگان به اجانب. قیام کردند ملت ما و خونشان ریخته شد، لکن پیروز شدیم. مبدأ پیروزی و همه روزهایی که نمی توانیم ما بشمریم. این روزهایی که آنها با کمال شقاوت حمله می کردند و شما با کمال شجاعت زن و مردتان می ایستادید در مقابلشان. یک کسی که برای من نقل کرد گفت من خودم دیدم که یک بچه ده دوازده ساله - یک همچو چیزی - سوار موتورسیکلت بود و رفت طرف تانک! تانک هم او را زیر گرفت از بین برد. اما یک همچو روحیه پیدا شده بود که بچه دوازده ساله هم حمله به تانک می کند، با دست خالی و هیچی. شماها هم با دست خالی یک [شاهنشاهی] ۲۵۰۰ ساله و یک جنایتکاران ۲۵۰۰ ساله را که اگر مطالعه بکند کسی تاریخ را، در اینها شاید یک نفر هم پیدا نشود که جنایتکار نباشد، منتها کم و زیاد داشتند. آنها هم که به آنها «جنت مکان»^[۱] می گویند آنها هم جنایتکار بودند! آنها هم. پسر برومند خودش را کور کرد،^[۲] برای اینکه مبادا یک وقتی قدرت نمایی بکند! آنها هم آن طور بودند. لکن جنایت اصیل، آن کسی که اصیل در جنایت بود، این پسر بود. پدر به این اصالت نبود! برای این [که] هم ارث برده بود، و هم خودش بود! آن که اصیل بود در جنایت، آن که همه چیز ما را به اسم «تمدن بزرگ» عقب نگه داشت، آن که اسلام عزیز ما را با اسم اسلام می خواست محو بکند، آن که مفاخر ما را از بین می خواست ببرد، تاریخ بزرگ ما را می خواست به هم بزند، که از همه اصلتش بیشتر در جنایت بود، این شخصی بود که حالا معلوم نیست کجاها دارد سرگردان می گردد.

مفاخر خود را از یاد نبرید

شما این مفاخرهای خودتان را از یاد نبرید. روشنفکرهای ما و نویسندگان ما، نویسندگان ما و تمام طبقه عالم و روشنفکر توجه به مفاخر خودشان داشته باشند. این قدر طرف غرب سجده نکنند کتاب بنویسند. شما خودت مطلب داری؛ چه کار داری کی چه گفته؟ جهنم، که گفته! چرا استشهاد به یک قول اجنبی می کنی تا روح جوانهای ما را افسرده کنی و اینها را از قالب خودشان بیرون بکنی.

لزوم اعراض از آثار غرب زدگان

شما ملت هم بنا بر این بگذارید که اگر یک داروخانه ای اسم خارجی داشت از او چیزی نخرید تا اسمش را عوض کند. اگر [در] یک کتابی، این دانشگاهیهای عزیز ما، اینها هم توجه به این معنا بکنند که اگر یک نویسنده ای در هر کتابی شروع می کند از دیگران در کتابش استشهاد کردن، این کتاب را نخواند، نخواند این کتاب را. اگر این طور بکنید و مشتری ها کنار بروند - اینها می خواهند مشتری پیدا کنند - اگر مشتریها کنار بروند، اینها هم دست بر می دارند از این. کارها. وقتی متاعی مشتری نداشت، دیگر عرضه نمی شود. شما بنا بر این بگذارید که این چیزهایی که دارد شما را می کشد به طرف غرب و مفاخر شما را زیر پا می گذارد و به جای او مطالب غربی را می نشاند، شما هم اعراض کنید از او؛ پشت کنید به اینها. به نویسنده این طوری پشت بکنید؛ به کتاب این طوری پشت بکنید. این کتابهایی که هر چه صحبت می شود از لنین و استالین و زهر مار صحبت می شود نخرید. الزامی نیست که شما باید کتاب بخرید. نخرید این کتابها را. نخوانید این کتابها را. وقت گذشته است که تفصیل این قضیه را که فردا ما مبتلا هستیم به دانشگاه و مبتلا هستیم به

توطئه گری هایی که در دانشگاه بنا دارند بکنند، من حالا وقت ندارم که راجع به آن یک صحبتی بکنم، گذشته وقت. لکن باید خود جوانهای ما که اکثراً متعهد هستند، اکثراً این ملت ملی هستند، اکثراً به اسلام اعتقاد دارند، اینها نگذارند یک عده ای بیایند آنجا و شلوغ کنند و توطئه کنند. پشت کنند به اینها. کتابهایشان را نخوانند. من نمی گویم آتش بزن. نه، آتش سوزی غلط است. هیچ آتش سوزی بدتر از اعراض نیست. وقتی آتش سوزی بشود، مردم خیال می کنند یک چیزی توی این بوده حالا آتشش زده اند. وقتی پشت بکنید به آنها تمام می شود قضیه، نخرید کتابهایشان را، نگذارید این متاعی که می آورند شما مشتری باشید. نه، مشتری نباشید. بیایند بریزند آنجا، صد خروار هم کتاب را بریزند اینجا. نه، نریزید و آتش نزنید و پاره هم نکنید، لکن نخوانید و نخرید. اگر نخوانید و نخرید، بعد از چند روز می بینید که خبری نیست دیگر. این کتابها را می آورند که شما بخوانید. می خواهند شما را از شرقیت به غربیت، آن هم به آن بدترین اقسام دیکتاتوری، بدترین اقسام دیکتاتوری را به شما می خواهند تحمیل کنند، نخرید این کتابها را. ان شاء الله اگر فرصتی باشد در یک وقتی بیشتر راجع به این مطلب، این مطلب را من نمی توانم حالا حقش را ادا کنم.

حالا من دعا می کنم به شما که خداوند تبارک و تعالی همان طور که عنایت کرد بر این ملت، رحمت کرد بر این ملت و این ملت را از شرّ اجانب و از شرّ نوکرهای اجانب نجات داد، این نظر رحمت را بر این ملت حفظ بکند که دیگر این اجانب رخنه نکنند در این مملکت. خداوند به شما سعادت، سلامت، عزت، قدرت و جدّیت بدهد و شما را از این آزادیهایی که استعماری هست و از خارج وارد شده است به این مملکت نجات بدهد.

^{۱۱۱} - سوره ابراهیم، آیه ۵: «و به او دستور دادیم که قومت را از ظلمات جهل و گمراهی بیرون آور و به عالم نور برسان. و روزهای خدا را به یاد آنها بیاور. ^{۱۱۲} - سوره بقره، آیه ۲۵۷: «خدا یار اهل ایمان است. آنان را از تاریکیهای جهان بیرون آورد و به عالم روشنایی برد، و آنان که راه کفر گزیدند یار ایشان شیطان و دیو راهزن است. آنها را از جهان روشنایی به تاریکیهای گمراهی افکند»

^{۱۱۳} - طرد کردن و خارج ساختن.

^{۱۱۴} - بحار الأنوار، ج ۹۷، ص ۵۹، ح ۶ السنن الکبری، بیهقی، ج ۹، ص ۱۱۸.

^{۱۱۵} - محمد رضا پهلوی.

^{۱۱۶} - آنکه جایگاهش، بهشت است.

^{۱۱۷} - شاه عباس اول صفوی.

صحیفه امام، ج ۱۳، ص: ۴۱۲

سخنرانی [در جمع طلاب و دانشجویان (روز وحدت حوزه و دانشگاه)]

زمان: قبل از ظهر ۲۷ آذر ۱۳۵۹ / ۱۰ صفر ۱۴۰۱

مکان: تهران، جماران

موضوع: اهمیت نقش حوزه و دانشگاه و بیان وظایف این دو نهاد علمی

مناسبت: روز وحدت حوزه و دانشگاه

حضار: مدرسان و طلاب حوزه علمیه قم، دانشجویان عضو دفتر تحکیم وحدت حوزه و دانشگاه

بسم الله الرحمن الرحيم

وحدت حوزه و دانشگاه

چه مجلس شورانگیزی است و چه اجتماع مبارکی! یک روز بود که دانشگاه و حوزه های علمیه نه آنکه از هم جدا بودند، جوی به وجود آورده بودند که با هم شاید دشمن بودند. نه دانشگاهی تحمل روحانی را داشت و نه روحانی تحمل دانشگاهی. اساس هم این بود که دو قشری را که با اتحادشان تمام ملت متحد میشوند از هم جدا نگه دارند، و با هم مخالفشان کنند تا ملت اتحاد پیدا نکند. بحمد الله در این نهضت اسلامی، این انقلاب اسلامی، این تحول بزرگ حاصل شد که هیچ یک از این دو طایفه خودشان را از دیگری ان شاء الله جدا نمی دانند. آن وحشتی که دانشگاهی ها از معمم داشتند و آن وحشتی که معممین از دانشگاهی ها داشته اند، به اذن خدای تبارک و تعالی مرتفع شد. و حالا شما برادران دانشگاهی و برادران روحانی در کنار هم برای رفع مشکلات و برای به پیروزی رساندن انقلاب مجتمع هستید.

بی فایده بودن علم بدون تهذیب و تعهد

دانشگاه و حوزه های علمیه و روحانیون می توانند دو مرکز باشند برای تمام ترقیات و تمام پیشرفتهای کشور. و می توانند دو مرکز باشند برای تمام انحرافات و تمام انحطاطات. از دانشگاه هست که اشخاص متفکر متعهد بیرون می آید. اگر دانشگاه، دانشگاه باشد، اگر دانشگاه واقعاً دانشگاه باشد و دانشگاه اسلامی باشد؛ یعنی در کنار تحصیلات متحقق در آنجا، تهذیب هم باشد، تعهد هم باشد، یک کشوری را اینها می توانند به سعادت برسانند. و اگر حوزه های علمیه مهذب باشند و متعهد باشند، یک کشور را می توانند نجات بدهند. علم تنها اگر ضرر نداشته باشد، فایده ندارد. تمام این، وقتی ما به یک نظر وسیعی به همه دنیا و به همه دانشگاههایی که در دنیا هست بیندازیم، تمام این مصیبتها که برای بشر پیش آمده است ریشه اش از دانشگاه بوده. ریشه اش از این تخصصهای دانشگاهی بوده. این همه ابزار فنای انسان و این همه پیشرفتهایی که به خیال خودشان در ابزار جنگی دارند، اساسش از دانشمندی بوده است که از دانشگاه بیرون آمده اند. دانشگاهی که در کنار او اخلاق نبوده است، در کنار او تهذیب نبوده است. و تمام فسادهایی که در یک ملتی یا ملتها پیدا شده است از حوزه های علمیه ای بوده است که متعهد به دستورات اسلامی نبوده اند. تمام این ادیانی که ساخته شده است از دانشمندان و علما سرچشمه گرفته است. علمی که پهلوی او اخلاق و تعهد اسلامی نبوده است، تهذیب نبوده است، دنیا را دانشگاه به فساد کشانده است. و دنیا را دانشگاه میتواند به صلاح بکشد. دانشگاههای سرتاسر جهان اگر موازین انسانی را، اخلاق انسانی را، آنچه که در فطرت انسان است، در کنار تعلیم و تعلم قرار

بدهند، یک عالم، عالم نور میشود. و اگر تخصصها و علمها منفصل باشد از اخلاق، منفصل باشد از تهذیب، منفصل باشد از انسان آگاه، انسان متعهد، این همه مصیبت‌هایی که در دنیا پیدا شده است از همان متفکرین و متخصصین دانشگاهها بوده. این دو مرکز - که مرکز علم است - هم میتواند مرکز تمام گرفتاریهای بشر باشد و هم می‌تواند مرکز تمام ترقیات معنوی و مادی بشر باشد. علم و عمل، علم و تعهد به منزله دو بال هستند که با هم میتوانند به مراتب ترقی و تعالی برسند.

اهمیت نقش دانشگاه در جامعه

شما پنجاه سال دیدید که در این حکومت جائز، دانشگاه بود، اساتید دانشگاه بودند و کشور ما را همان اساتید دانشگاه و همان دانشگاهها کشاندند به دامن ابرقدرتها. این فاجعه بوده است برای این ملت که ابزار عملش، دست کسانی باشد که متعهد نیستند و به فکر خودشان نیستند. این فاجعه است که ابزار علم در دست اشخاصی باشد که متعهد نیستند و اخلاق اسلامی ندارند. فرق بین دانشگاه و حوزه های علمیه نیست در اینکه اگر همراه با علم، تعهد باشد، تزکیه باشد، با این دو بال علم و اخلاق و عمل، مملکت خودشان را، کشور خودشان را نجات می‌دهند. و از حلقوم آنهايي که میخواهند همه چیز ما را ببرند نجات میدهند. و اگر علم تنها باشد، فقط در دانشگاهها تحصیل علم باشد، در مدارس تحصیل علم باشد، این علم، انسان را به فنا میکشد. منشأ همه گرفتاریهای یک کشور از دانشگاه هست و حوزه های علمی. و منشأ همه سعادتها، مادی و معنوی، از دانشگاه است و حوزه های علمی. اینکه نقشه های بزرگ برای نفوذ کردن در دانشگاهها و تربیت کردن جوانهای ما را به یک تربیتهایی که بر خلاف مصالح کشورشان است، این برای این است، که اگر دانشگاه فاسد بشود، یک کشور فاسد می‌شود. اگر دانشگاه فقط نظرش به این باشد که تحصیل علم بکند، ما فرض این را میگیریم که خیر، خوب هم تحصیل میکرد - در صورتی که این طور نبود - اگر ما فرض بکنیم که در دانشگاه، تمام علوم و فنون به وجه اعلا پیاده می‌شود، و به جوانهای ما تعلیم میشود، لکن در پهلوی او تبلیغاتی است که همین علم را آلت قرار میدهند از برای انحطاط یک کشور. اینهایی که از دانشگاهها بیرون آمده بودند و به مقامهای وزارت و کذا رسیده بودند و به مقامات دیگر، همینها بودند که ما را به دامن شرق و غرب کشاندند، و ما را وابسته کردند به آنها. ما که می‌گوییم که باید دانشگاه و فرهنگ اصلاح بشود، ما نمی‌خواهیم که دانشگاه نباشد. ما میخواهیم دانشگاهی باشد که برای ملت باشد، برای خودمان باشد. دانشگاهی که در خدمت امریکا باشد، نبودش بهتر است.

این قدر اشخاص از تعطیل دانشگاه ناراحت اند، دانشگاهی که به حسب آنچه که به من یکی از مطلعین گفت همین چند روز پیش از این، دانشگاهی که اتاق جنگ بوده برای کردستان؛ یعنی در دانشگاه اتاقی بوده است که جنگ کردستان را، جنگ دمکرات را و سایر اشرار را اینها اداره می‌کرده اند، شماها یک همچو دانشگاهی می‌خواهید؟!

شما که فریادتان بلند شده است که چرا دانشگاه تعطیل است، می‌خواهید یک همچو دانشگاهی باز بشود؟ اتاق جنگ باز بشود برای هدایت دمکرات و امثال این که ایران را به باد فنا بدهند؟ این دانشگاه را شما می‌خواهید؟ تأسفتان برای این دانشگاه است؟ آیا این دانشگاه اگر بسته باشد بهتر نیست که باز باشد؟

لزوم انقلاب فرهنگی در دانشگاهها

البته باید این اشخاصی که مأمورند که انقلاب فرهنگی دانشگاه را درست بکنند تعجیل بکنند که در اول مرتبه، فرصت عمل حاصل شده باشد. و دانشگاه، دانشگاه اسلامی و دانشگاه برای خود ملت باشد، و آلا همین ما در دانشگاه را باز کنیم و هر که می‌رود برود. شما مگر ندیده اید که آن وقت که دانشگاه باز بود چه فسادهایی بود؟

دانشگاه سنگر بود از برای کمونیستها و اتاق جنگ بود برای کمونیستها. و شما تأسف می خورید که این دانشگاه نیست. می فهمید چه می گوئید؟ از روی فهم می گوئید؟ اگر از روی فهم می گوئید، باید تکلیفتان معین بشود. و اگر از روی نادانی می گوئید، چطور شما این دانشگاهی را که در چندمین ماه پیش، در یک سال، چقدر پیش، مرکز همه فسادها قرارش داده بودند، و در چنگال کمونیستها و چریکها و سایر ارگانهای منافق بود حالا می خواهید باز بشود؟ می خواهید باز آنها بیابند؟ آسف شما بر این است که چرا منافقین نباشند در دانشگاه؟ تأسف شما بر این است که چرا اسلام باید باشد در دانشگاه؟

دانشگاهی که مرکز یک همچو کارهایی باشد، این دانش هم حتی ندارد، برای اینکه تحصیل و دانش وقت می خواهد، وقت آرام می خواهد، محیط آرام می خواهد، محیطی که هر روز به جان هم بیفتند و به هم بگویند هم راه، این محیط نمی تواند محیط حتی علم باشد. شمایی که دانشگاه را می خواهید با همان وضعیت باز بشود، شما می خواهید ما را به همان وابستگیهایی که داشتیم ما را برسانید، و ما را برگردانید به حال وابستگی. نه دانشگاهی دیگر حاضر است به این کار و نه ملت حاضر است. شماها که این قدر دلسوزی برای دانشگاه می کنید و تعطیل، خوب بیابید وارد بشوید در کار. دانشگاه را یک دانشگاه اسلامی اش کنید، کمک کنید، نه اینکه بنشینید بنویسید که چرا دانشگاه تعطیل است. آن دانشگاه را شما می خواهید؟ دانشگاه زمان رضا خان و زمان محمد رضا را می خواهید شما؟ می خواهید از دانشگاه امثال «شریف امامی^{ll} بیرون بیاید؟ اصلاح کنید خودتان را آقا! توجه شما ندارید به مسائل. خدا نکند که توجه داشته باشید». لکن حمل به صحت این است که شما توجه ندارید به مسائل. شم سیاسی، شماها ندارید.

دانشگاهها در سرتاسر دنیا در خدمت ابرقدرتها هستند و بوده اند، و ما می خواهیم نباشد این. در دانشگاههای ما هم اصلاً عملش هم این قدرها نبود. یک عده ای، البته هم متعهد بودند و هم چه، اما در اقلیت واقع شده بودند که مشت محکم کمونیستها نمی گذاشت اینها کاری انجام بدهند. حالا هم اگر دانشگاه باز بشود، اساتید متعهد داشته باشیم، نمی گذارند اینها که دانشگاه، دانشگاه باشد. حتی دانشگاه، دانشش هم در آن نبود. اگر دانش در آن بود، چرا الآن بعد از این همه سال و میلیاردها خرج و بودجه این ملت صرف شد، و حالا وقتی که می خواهند یک مریضی را که یک قدری مرض آن مشکل است معالجه کنیم، می گوئید باید برود به خارج؟ این وابستگی نیست؟ شما یک همچو دانشگاهی می خواهید که بعد از پنجاه سال مریضش باید برود در انگلستان خودش را معالجه کند؟ اگر دانشگاه به همان حال باشد، هر روزی که بر دانشگاه بگذرد بر فساد این مملکت اضافه می شود. ما را خواهی نخواهی دانشگاه می کشد به دامن امریکا یا شوروی؛ این نمی شود، غیر از این، برای اینکه اساس از دانشگاه شروع می شود. مردم بازار نمی توانند ما را بکشند به دامن شوروی یا امریکا. مردمی که دهقان هستند نمی توانند ما را بکشند به دامن این و آن. مردمی که در کارخانه ها هستند نمی توانند این کار را بکنند. معمّمین هم نمی توانند این کار را بکنند و لو اینکه در آنها آدم فاسد باشد. آن که می تواند ما را وابسته و در دامن امریکا یا شوروی بکشد، دانشگاه است، برای اینکه همه چیز ما در دانشگاه است. همت کنید با هم دانشگاه را اصلاح کنید. هی بنویسید که چرا دانشگاه باز نمی شود. آن دانشگاه نباید باز بشود. دانشگاهی که امثال «شریف امامی» را تربیت می کند نباید هم باز بشود. دانشگاه باید علم و تخصص را به آن مرتبه عالی برساند، و تعهد و اخلاق و اسلامیت را هم به آن مرتبه عالی. باید مهذب بشود، هم دانشگاه هم حوزه های علمیه.

وظیفه حوزه ها و دانشگاهها در تربیت انسان

باید از حوزه های علمیه یک عالمی به تمام معنا متعهد بیرون بیاید، و مرکز ساخت انسان باشد؛ و دانشگاه هم مرکز ساخت انسان. ما انسان دانشگاهی می خواهیم، نه معلم و دانشجو. دانشگاه باید انسان ایجاد کند و انسان

بیرون بدهد از خودش. اگر انسان بیرون داد از خودش، انسان حاضر نمی شود که کشور خودش را تسلیم کند به غیر. انسان حاضر نمی شود که تحت ذلت برود و اسارت. آنها هم از انسان می ترسند.

سابق رضا خان از مدرّس میترسید برای اینکه انسان بود. آن وقت هم مدرّس از قراری که از او نقل کرده اند گفته بود که: «در مجلس ما یک مسلمان هست، آن هم ارباب کیخسرو»^{۱۲} رضا خان رقیب خودش را مدرّس می دانست، به دیگران اعتنایی نداشت. رقیب خودش را مدرّس می دانست که وقتی که می ایستاد و صحبت می کرد، متزلزل می کرد همه را. یک انسان بود، وضع زندگی اش آن بود که شما شنیدید و من دیدم. وقتی که وکیل شد یعنی؛ از اول به عنوان فقیهی که باید در مجلس باشد تعیین شد. آن طور که نقل کرده اند، یک گاری با یک اسبی [در] اصفهان خریده بود و سوار شده بود و خودش آورده بود تا تهران. آنجا آن را هم فروخته بود. و منزلش یک منزل مُحَقَّر از حیث ساختمان. یک قدری بزرگ بود ولی مُحَقَّر از حیث ساختمان. و زندگی یک زندگی

مادون^{۱۳} عادی که در آن وقت لباس کرباس ایشان زبانزد بود. کرباسی که باید از خود ایران باشد می پوشید. این وطنخواه ها کدام لباسشان مال ایران است؟

باید همه اشخاصی که علاقه دارند به این کشور، علاقه دارند به اسلام، علاقه دارند به این ملت، توانشان را روی هم بگذارند برای اصلاح دانشگاه. خطر دانشگاه از خطر بمب خوشه ای بالاتر است. چنانچه خطر حوزه های علمیه هم از خطر دانشگاه بالاتر است.

باید تهذیب بشوند اینها. باید اشخاص متعهد- چه در حوزه های علمیه و چه در دانشگاه- کمر خودشان را محکم ببندند برای اصلاح. حالا شما آقایان یک قدم برداشتید و این قدم پُر برکتی است و او اینکه آن دیوار بزرگی که بین شما کشیده بودند، آن سدّ عظیمی را که ما بین به اصطلاح فیضیه و دانشگاه کشیده بودند، آن سد را شما شکستید. این قدم اول است که شما برداشتید، و قدمهای بعد، کوشش در اینکه از همه جهات مستقل باشید و وابسته نباشید. من این عرضی را که می کنم، خوب دیگر نمی توانم بعد ببینم شما را که به آن مرتبه رسیده اید. دیگر اواخر کار است برای من. اما من می گویم که دیگران و نسلهای آتیه ای که- ان شاء الله- می آیند متوجه باشند که این دو مرکز باید با هم باشند. و این دو مرکز باید علم و عمل، و علم و تهذیب را به منزله دو بالی بدانند که با یکی از آنها نمی شود پَرید، قدمهای بعد؛ تهذیب است.

دانشگاه مرکز علم و تهذیب

مهم این است که دانشگاه یک کسی که از آن بیرون بیاید بفهمد که من با بودجه این مملکت تحصیل کرده ام، متخصص شده ام، به مقامات عالیه علم رسیده ام، و باید برای این مملکت خدمت بکنم. و برای استقلال این کشور باید خدمتگزار باشم. باید این اساتید دانشگاه آن چیزهایی که در سالهای طولانی و خصوصاً در این تقریباً پنجاه سال آخر در مغز این جوانها انباشته کرده اند؛ و به آنها همچو باورانده بودند که ما خودمان چیزی نیستیم و باید همه چیزمان از آنجا باشد، که این موجب این شد که مغزهای اینها به کار نیفتاد برای این که، خودشان یک چیزی را ایجاد کنند. باید آنهایی که به این کشور علاقه دارند، آنهایی که به این ملت علاقه دارند، آنهایی که خودشان وابسته نیستند و خدمتگزار ابرقدرتها نیستند، آنها همت کنند به اینکه دانشگاه را یک مرکزی درست کنند که مرکز علم و تهذیب باشد، که همه تخصصها در خدمت خود کشور باشد نه اینکه متخصص بشود و با آن تخصصش ما را به دامن امریکا بکشد. متخصص بشود و با آن تخصصش به کشور ما ضربه وارد کند. هر چه متخصصتر؛ بدتر.

آن کسی که مهذب نشده است، و آن کسی که برای کشور خودش احساس نکرده که من برای این کشور هستم و از این کشور، من استفاده کرده ام و استفاده علمی ام را باید به این کشور تحویل بدهم، اگر این

احساس نباشد و این باور نباشد، دانشگاه بدترین مرکزی است برای اینکه ما را به تباهی بکشد. و اگر این احساس پیدا شد و این اساتید دانشگاه، آنهایی که متعهدند، آنهایی که توجه دارند، آنهایی که در زمان سابق برای این مملکت غصه می خوردند، باید خودشان را مجهز کنند که این فرزندان ایران، متعهد و در خدمت خود ایران باشند. اگر این طور بشود، دانشگاه بالاترین مقامی است که کشور ما را به سعادت می رساند.

دانشگاه دو راه دارد: راه جهنم و راه سعادت. راه ذلت و مسکنت و نوکرمآبی و امثال اینها، و راه عظمت و عزت و بزرگمنشی. دانشگاه همین دانشگاه را تا ما داریم فایده ندارد. ما دانشگاه پنجاه سال است داریم. و از دانشگاه هر چه فساد توی این مملکت پیدا شد از این اشخاصی بود که در دانشگاه تحصیل کرده بودند، تخصص هم شاید داشتند.

آن «احمدی»^{۱۴} زمان رضا خان که بسیاری از رجال این مملکت را او با آمپولش کشت، آن هم از دانشگاهها، تخصص هم داشت، ولی تخصص را به این راه که آنهایی را که امر می شد به او که باید کشته بشوند، با یک آمپول آنها را می کشت. شما یک همچو دانشگاهی می خواهید و یک همچو اساتیدی و یک همچو تخصصی؟ از آن طرف هم دانشگاه، از آن، اشخاص شریف بیرون می آید، و ما می خواهیم همه شان شریف باشند.

ضرورت کوشش حوزه‌ها در تربیت اشخاصی مهذب

فیضیه، اگر تهذیب در کار نباشد، علم توحید هم به درد نمی خورد. «الْعِلْمُ هُوَ الْحِجَابُ الْأَكْبَرُ»^{۱۵} هر چه انباشته تر بشود علم، حتی توحید که بالاترین علم است، انباشته بشود در مغز انسان و قلب انسان، انسان را اگر مهذب نباشد، از خدای تبارک و تعالی دورتر می کند. باید کوشش بشود در این حوزه های علمیه، چه حال و چه بعدها کوشش بشود که اینها را مهذب کنند. در کنار علم فقه و فلسفه و امثال اینها، حوزه های اخلاقی، حوزه های تهذیب باشد، و حوزه های سلوک «الی الله تعالی». شما می دانید که مرحوم شیخ فضل الله نوری را کی محاکمه کرد؟ یک معمم زنجانی؛^{۱۶} یک ملای زنجانی محاکمه کرد و حکم قتل را او صادر کرد؛ وقتی معمم، ملای مهذب نباشد، فسادش از همه کس بیشتر است. در بعض روایات هست که در جهنم، بعضیها - اهل جهنم - از تعفن بعض روحانیین در عذاب هستند، و دنیا هم از تعفن بعضی از اینها در عذاب است.

تا اصلاح نکنید نفوس خودتان را، از خودتان شروع نکنید و خودتان را تهذیب نکنید، شما نمی توانید دیگران را تهذیب کنید. آدمی که خودش آدم صحیحی نیست نمی تواند دیگران را تصحیح کند؛ هر چه هم بگوید فایده ندارد. کوشش کنند علمایی که الآن در حوزه ها هستند؛ در هر حوزه ای از حوزه های اسلامی که این جوانها که با یک فطرت سالم می آیند، بعد از ده، بیست سال با یک فطرت فاسد بیرون نروند. تهذیب لازم است؛ هم در شما و هم در شما. البته همه، همه ملت و همه انسانها باید مهذب بشوند. لکن تاجر اگر مهذب نشد، کارش یک کار گرانفروشی و نمی دانم اینهاست که وقتی همه اش را روی هم بگذارند فسادش زیاد است، اما یک نفر این قدرها فساد ندارد.

اما عالم اگر فاسد بشود، یک شهر را، یک مملکت را به فساد می کشد، چه عالم دانشگاه باشد و چه عالم فیضیه، فرقی نمی کند. ان شاء الله خداوند تبارک و تعالی، این قدمی را که شما عزیزان برداشتید و آن وحدت بین شما و دانشگاه و شما و روحانیون، این قدم را مبارک کند و توجه به این داشته باشید که حالا که شما نزدیک به هم دارید می شوید، نقشه هایی که برای جدا کردن شما از هم است، بیشتر به کار می افتد.

نقشه دشمنان؛ جدایی میان حوزه و دانشگاه

آن وقت جدا کرده بودند شما را از هم. یک دیواری کشیده بودند. شما آن طرف و آنها هم آن طرف. هر دو هم به هم بدبین و آنها هم استفاده اش را می کردند. حالا که می بینند که یک تحولی پیدا شده است؛ دانشگاهی متمایل شده است به روحانی، روحانی متمایل شده است به دانشگاهی، با هم هستند و می خواهند با هم کشور

خودشان را به پیش ببرند، حالا شیاطین بیشتر در فکر هستند که روحانی را از یک طرف بکوبند و دانشگاهی را از یک طرف، و فساد کنند بین این دو تا. به آنها بگویند که اینها چطورند، به اینها بگویند آنها چطورند. چشم‌هایتان را باید خیلی باز کنید. در این زمان چشم و گوشها باید خیلی باز باشد که یک وقت می بینید از داخل خود دانشگاه و از داخل خود فیضیه شما را به فساد می کشانند. شما را به تفرقه می کشانند، اینها نمی توانند ببینند. اینهایی که نمی خواهند این کشور یک کشور صحیح و سالم باشد، و اربابهای آنها که از اول هم نمی خواستند، اینهایی نمی توانند ببینند که شما با هم مجتمع شده اید و می خواهید با هم کار کنید. آنها عواقب این امر را برای خودشان می دانند که اگر حقیقتاً دانشگاهی و حوزه های علمی و همه دانشگاهها در هر جا که هستند اینها با هم بشوند و با هم نقشه داشته باشند برای پیروز کردن انقلاب، این برای آنها چه عواقبی دارد. آنها این مطالب را مطالعه کرده اند، می فهمند و در صدد این هستند که نگذارند شماها با هم باشید. چشم و گوشتان را- چه دانشگاهیها و چه طلاب علوم روحانی- چشم و گوشتان را باز کنید. و هر که به شما یک مطلبی بود گفت که در آن مسیر باشد، توجه کنید که این یک غرضی در آن هست. هر وقت آمدند گفتند روحانی چه جوری است، و هر وقت آمدند گفتند دانشگاهی چه جوری است، بدانید که این کاری که شما کردید، برای آنها سنگین دارد تمام می شود. و باید- ان شاء الله- به پیش بروید و اشخاصی هم که هر کس در هر جا هست و می تواند خدمت بکند به این اجتماع و خدمت بکند به این دانشگاه و خدمت بکند به این فیضیه، باید خدمت بکند که آنها را، هم مهذب کند و هم عالم، متخصص و هم متحد. من امیدوارم به اینکه شماها این قدم را برداشتید، این قدمها یک قدمهای بلندتری در دنبال داشته باشد، و با فضل خدای تبارک و تعالی، شما این مملکت خودتان را نجات بدهید از این انگلهایی که حالا دارند فساد می کنند و از انگلهایی که بعدها هم خواهند آمد. و السلام علیکم و رحمۃ الله و برکاته

۱۱ - جعفر شریف امامی که چند دوره ریاست مجلس سنا را به عهده داشت و در اوج انقلاب پس از جمشید آموزگار به نخست‌وزیری رسید. او عامل اصلی کشتار مردم تهران در میدان ژاله (شهدای فعلی) بود. به دستور او در تهران و یازده شهر کشور حکومت نظامی اعلام شد و هزاران تن از مردم بیگناه و بی‌دفاع کشور به ضرب گلوله‌های دژخیمان شاه به شهادت رسیدند.

۱۲ - ارباب کیخسرو، نماینده ارتشی‌ها در مجلس شورای ملی بود، مدرس در یکی از نطق‌هایش در مجلس گفت: «در مجلس یک مسلمان هست و آن ارباب کیخسرو است، و این بدان معنا بود که هیچیک از نمایندگان آن مجلس مسلمان واقعی نیستند.»

۱۳ - کمتر از، پایین‌تر از.

۱۴ - پزشک احمدی پزشک شهربانی که عده زیادی از مبارزین عصر حکومت رضا خان را با آمپول هوا کشت و یا برای افرادی که زیر شکنجه کشته می‌شدند، گواهی مرگ طبیعی صادر می‌کرد.

۱۵ - دانش بزرگترین حجاب است

۱۶ - شیخ ابراهیم زنجانی.